

۱۱۱۶

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۱۱۶

۱۳۸۱

شرح ضمیمه جیری

بازدید شد  
۱۳۸۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

۱۳۸۱


بازرسی شد  
۲۰-۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

شرح ضمیمه جیری

اسم کتاب: شرح ضمیمه جیری  
موضوع: تاریخ

شماره دفتر: ۱۵۲۴۹  
تاریخ: ۱۳۰۲



۱۳۸۱

شرح ضمیمه جیری

بازدید شد  
۱۳۸۱

۱۱۹۸

۱۳۸۱


بازرسی شد  
۲۰-۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

شرح ضمیمه جیری

اسم کتاب: شرح ضمیمه جیری  
موضوع: تاریخ

شماره دفتر: ۱۵۲  
تاریخ: ۱۳۰۲



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲

در بیان

البیاتی علی هذا المنوال بعد الجبانت والاشکال

یعنی بعد از حمد ملک عالم و پس از شکر کرم منعم و غیب صلوات و سلام بر سیدنا  
و اولاد عظام تشییح کلمات و کلام حسن آغاز و انجام شکر کار القاب بیرون  
آزاده تمام منجم الاق و سزاوار است که دیده عالم و علمایان بر مظهر بجا عدالت  
و تماشای روشن و بسط بسط غیر است با خط دار الجبل که بر دوزخیت دار کجا  
و عدالت بسط او جنبت عدل کوشش و آلت تاریکی که چشم انجم بجای با انیمه  
رعیت پروری باشند او زنده و ساسع صومعه ملکوت عدالت کس تر شد  
نشیده و هیچ چشم نرید او زنده و آوازه و آیه کل طوائف و فرق بین  
طنطنه قبا فی بافتوت و شکر تبرج حمت بین تر نشیده سعادت و حال  
در حضرت جلالت او و غلام قاب و مقبولند ظفر و نصرت از پیش کاران آستانه  
و از ملازمان جاویدانه اند که بر کوه سجدت استاده چه که کس بر تریب  
تبار و شوق تشبیر شاق است که بر سایه جوش شمع و دل سیاه از احوال آزاده  
یا آیت که ظفر آتش شرارت شاد بر کرد در رافا از اوتی اونی است که  
ملکت از روع و عوس متع و بر خورداری رخسار خود را بر صفا صفا  
شواند دید سینه غرغره خود بخوردیم بر لاجم آن والا حاتم بر و ستم  
شدر و چنان بنظر آید که شدر رعد او آیت هم نام و العالی و بافت بجای

مجلس بیان  
۱۸۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الفاعل المتعال المتوكل على يوفاء الكبراء والعباد  
والصلوة والسلام على نبيه محمد المبعوث بالبر والاحسان  
وعلى اولاده اشرف الالاد وخير الالاد الذين يبرك انما يبرك  
مال احوال الامة الى احسن المال سماعا على وصيه على الله  
وصا بانه يحال الالاد والاعلام بهذا المال اللهم طاه من  
عاطاه واليمن واللاه وبعده على سائر خلفائه بالخلافه  
الكبرى ثم على الى صاحب العصر والحال صلواته المتكثرة  
متواترة على الاشكال واللعنة على اعدائهم النافسة

البیاتی

چند پر دانه و شمع آتش را بغیر از ابرو و چوچمان و شکران نازنینان که زین را  
و چه کند هر که در ایام حدت و پیش کشی و طینان سرد را در دوزخ  
فدا داد و کردن را از شیخ یاس نوین نمود و بجهت خود خود مصداق  
فی جیدها حبل من مسد کردید و ما ظلمهم الله و الحین کا  
الفسهم بطلون از برکت والا و کجا که بنود متجدد مخالفان بود  
عنان گرای تو بر و فدا شوند از صولت او راه او را بنیاید بلکه احدی از  
سر کردنی آبادانی نیستند چنانچه در دعوی بلوغ این مدعی چون آفتاب  
بسجود و بر پرده و روی عیاش بدگشت از دولت اقبال بند بر کجا  
ماضی روی تو بر بصیرتال شرار بر کردار آورده فرار او فی الحال  
باستقلال آمد در نقش نعت مندرج و در قورش لطف و راحت مندرج  
در کلبش مورد بهرام شوره و در که در و کورش کورت اغنی شاد  
آزاده و الا با رستم سلاطین و پادمان ندر بر بین شیخ با در ایام و مهربان  
با دغنام ابو الحسن و المفخر لازالت تو ام عرش اقبال  
دما و نکتات آراگت بجای و آید و رضا از داند قلم است که همیشه  
رفش از محیط خضراء رفیع و الو بر خواه لورش از بسط غیر از نیست  
اوت که طس مریغ ظم و عدوان و قس خنواده ام عمر و شارت و طینان

و هم بجام بر آرد قافا قلوبا فاجدا که میخورد چون فلک الافلاک  
آفتاب را از مشرق بنوب بروی آستانه بسط بر از زمرت سیر و کسیر  
کرد جهان بکلیه کبابی که آن مظهر الهی در مقام شریف زمین و جانین  
و دین از جام غیرت و ننگ و نام نشاء با شکر که شوند بی لافان روبرو  
جای قرار نماند کاتهم در حوض مستنقفة فرقت من فسو و لا انا  
با و بر فرار نماند و زانی که شکر نافذ چون بر لیل او از افشایم بنسند  
الوجه مواجهد و مجاره همیشه که در شمر سیر و در سیاه سحر با جز راه که  
نماند آری با نکت که عزت پرستیز در و باه با نکتیم قدرت بر کالند  
و عیون فشکرا انتم شکرا انتم محمد که محمد که امر و کسند از دور  
نیجه و نیجه است از برکت دولت بدرتین صابر بحسب لزالان خود را بر  
ش بین شیان و آمو در پیشه عین خازنه و کرک و کو غنند خود  
الشراب و المرعی شده در عهد مدتش بجز از غن از مغز فریادی  
و در ایام داد او پیرا و حاشین جبهش بر دل عواش و لیش نرسد  
مشو و انجز و معدوم الا کشته که در کوشش جوان پدایت و خوش  
در شکر نظر طلور قرار کرده با وجود این زلف بجزان و ایم از ان و  
بر خود چنان است و زه کردن کمان فقه بجز بروی دلبران کسی است

بیا

ارباع منزل تعدی و ستم را بچنان خراب و دیوانه که و طایفه اهل علم و تقوی  
 که داشته که مرغ به دست و شیر به دست از آنجا بفلان گذشت که در آن برودند  
 و با اضطراب و خزعبلت نیند و بار سوم مرغ و پوت غلبت تر در پی کسی بود  
 که غیر از راهی که زره بجاک افکند در آن موضع موسی شهبازک دی شمشیر  
 و ناروای سوزی بخت و بخت در وقت و وقت در مرغ و مرغ در آن جفا کار  
 از چشمهای چشم شران شیاطین از بلای نیت و وفا و اخوان شیاطین و  
 با زرافیت و زرافیت حسرت و استغف میرزد و در زرافیت و زرافیت و محبت خود  
 سری و شرارت بکار می بخت از رون طفت میوزد و در آن میشود فلان و فلان  
 بَعَثَكُمْ وَاللَّهُ يَجْعَلُ مَا بُوَدُّ وَيَجْعَلُ مَا يَشَاءُ  
 در او ان فرق بال و شش حال و تلو کم غموم و هجوم که صاحب سوم روز  
 ش هزاره ازاده در او در بان کیوان پسبان که دیده عالم و طایفان بجا  
 عدل و خفایت پیمان او روشن و بسیار از خبر استیادار آمده با بخت  
 با بعد از اتحاد و جنت عدن و کلمت شاره و فرمایشی که درین تر از آن  
 بین افکنم تلو بل طایفه که است زانم علم سلام بن الطیج محمد مصطفی  
 عنده و غنی شد که شری از بلای خسیده خرد استیادار و روح انمیری سید  
 حیرت نوشته شود اطا غایب لایمیر الحالی با نام و در کمال استیادار

اول

احوال شروع شد و شرح منور بر مقدمه و تر و فصاحت و مرتب است  
 تجده ششده و لقب کفالت کفالت که در دین است که قبول نظر کیمیا اثر شست  
 کرد و واکتبل و غلطی و سهوی بر خود عیب است آنگاه از غم و توجس که در آن  
 که انان ضالی از ره و نسیان میشد و آنرا شرح بود المقصود بفرمان آل ملکات  
 که شرح ابن ابویردی که خود پندار و معتبره از لام بحق مطلق جعفر ابن محمد  
 الصادق و او از در آنش و ایشان از بجز مصلوات آنم تعلیم همین روز است  
 که صد آتعال از بلای بکلورم علی فضیلت می پس اقرار داده که عدد آنرا  
 بفر از کسی سنده ام پس بر که با نمانند فضیلتی از آن فضیلت و اعتراف داشته  
 بان فضیلتها بسیار زدن بان او را استعداده کفالت او استعداده هر چند که  
 در روز قیامت بان من جن و انس و بر که نبوسه فضیلتی از فضیلتها  
 همیشه آینه ترش می کنند از بلای و تازان نوشته شری باقی است هر که  
 کند و بشنود یک فضیلت از فضیلتها حضرت را با مرز و حد تعالی برکت این  
 شنیدن برکتی را که از وی صادر شده از راه شنیدن چون که شنید  
 بر غیبت و خجست و استماع غن و سایر عوالت و اقوال تنبیه و بر که نگاه داشته  
 و بکت می که در باب غنیه حضرت نوشته شده پامر ز حد تعالی کنان  
 که از راه چشم برنگزاشده بر نماند نگاه کردن بنا محرم و در سبیل و در

از روی شهورت و جفا و چون نگاه کردن از روی طیش و غصه و شرف  
 و سلیمان بعد از آن حضرت حدیث فرمودند که نگاه کردن بظان این ابطار است  
 و یاد نمودن او عبادت است و قبول عیبها و توبه بکنایه استی غلا و اولاد  
 او و پزیری از دشمنان را لعنهم الله اللهم العن علی اعدائه اجمعین  
 ابد الابد چون پس بنابرین حدیث شریف و حدیث زبان ابن  
 سمعته تجریش و بعد از حدیث مشهور صحیح عین مستقیم ششبا  
 علی بشی فصنعه کان که اجوده وان که بکنن کما بلغه یعنی بر  
 که کردن چیز ثواب دارد و او را بزمیت فایز شدن بان ثواب بی او در دنیا  
 از باب خند و خند و خند برکت حسن عقیده او عمل با نرد و ثواب عطا فرماید  
 که نبوده باشد آن حدیث و آن چیزها پنجه باور سیده یعنی هر چند در واقع  
 و انم تعلیم سلام نبوده باشد شرط آنکه من فایده جامع و ضرورت این و  
 و احدی صحاح نباشد خفیه که تصدیق است پای زدم و بقدر قابلیت  
 تصدیق سید زبور که برستی از آن در شمشیر بیت تصدیق و ولایت خویش بود  
 و نزار و کوهاره بودن که شس جوران جنت و شت و وقت دارد که در شمشیر  
 بان تزل و تر تم نامد لا شیتان مشکین علی لاریک کوشان نجات و شمشیر  
 طوبی اهرم حسن یک شمشیر محضری نوشتم تا مرجه و کبر و شیر لارا لارا

بینه

تعیات از تقدیر و بلا ستم و طیب الله شراهم فی البقیه در دین باقیه سید  
 با شیم و یاد کار از بلای ما زان آن قبله عالم و عالمین با ندر زیاده و قول  
 که فرمود اند العالی علی الخیر کفالت در بان احوال سعادت است  
 نامم تصدیقه که مشهور است بحیریه علی الزعمه نامم این تصدیقها که بخرا  
 سید اشعرا فخر شعیبه سید علی بن محمد ابن زیند ابن روح حیرت و سید  
 او لغوی است که او فطیحه علوی است و او از کار شرای زمان خود و  
 حضرت بلاش قصب استی از اقران راجع که در فاشها زینیه  
 با ریک ششده و ثوابت که بنی سید سعید این بوده که هر چه سید سعید  
 فرمود اند و در اینها از آنجا است و او را شسته نظر کنند این  
 مذکور است که او را چه و در هر که بر یک از ایشان چه تصدیق از قصه او  
 حفظ که بودند علی الزعمه روایت که چون حضرت صادق علیه السلام  
 سید سعید را دیدند با و اشکات کرده فرمودند سمعتک انک سید  
 فانک سید الشجره و از آنجا معلوم میشود که او سید ما در زادت و  
 او سید ما و هم گذاشته و سید صطلاحی بود و همچنین عبد ابن مشرعی  
 در اثر خود آورده که سید حیرت شاعر و سید مسموع خوش است و  
 و شعر او حکم و متین بود و با وجود این صادق ترین و ما برترین مردم بود

بروق اخبار و احادیث و از فضیلت من قبایر المؤمنین بجز باقی بود و در آن  
 آورده بود و این نظم با او شنیده بود  
 صورتی که در آن  
 حمیری هر چه ناصبی بود و ندو سید ایشان را در بعضی شهرها نمود و توحش کند  
 و ایشان را از عقیده باطل منح مینماید که از سید پرسیدند که چگونه  
 و حال آنکه از شهر شامی و از طایفه حمیری در جواب فرمود **صَلِّ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ**  
**صَبَاتًا مَكْتُوبًا كَمَا كُنْتُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ** در تاریخ خود ذکر کرده که  
 در باب سید سید سید کولاً **أَنَّ قَبِيلَ الصَّحَابَةِ فِي شِعْرِهِ مَا لَقَدْ**  
**عَلَيْهِ أَحَدًا فِي طَبَقَتِهِ** یعنی که او در شمار خود سید سید سید است  
 هیچ شاعر صراحتاً بر او مقدم نمیدانم تاظم در حدیثی که در تاریخ خود  
 نامت محمد این حقیقه با آن مینمود و شاعران سمرقند و آنرا شرفیلاش نام  
 نامی جعفر بن محمد اصداق سید و از بزرگتر است و در هر ابیت آنحضرت از  
 کیب نیز بر گردید تا شاعر شد از محمد بن عثمان روایت کند که شنیده  
 در ایامیکه حمیر خور و در زیر یک کلاه بیت میارشد میباید او رقص دیدم که روی او  
 سیاه شده و چشمهای او فرورفته و پایشان حال است نزد لام حبه علیه السلام  
 که در آنوقت در کوفه ترفیفا آورد و بودند و منصوره اشقی است بلکه کوفه  
 کرده بود رقص و حال اشغال او را بجز حضرت عرض کردم آنحضرت فرمودند

که اولی

که اولی است که ازین کنند و بعد از آن که در آنحضرت میباشند  
 آمد و منزه آنحضرت بودم تا آنکه نزد سید آمد و جمعی نیز بر سر او نشستند و در آن  
 بر بالین او نشستند و فرمودند سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید  
 او یارای سخن گفتن نداشت سید که گفتم آنحضرت فرمودند که او سید سخن گفتن  
 دارد در زبان مبارک در باره او دعای کردند که او فی الحال بسوی آن  
 حضرة گفت سخن گفتی آنرا که با او ایامیکه گفتند که ای نبی وقت بیماری روی او  
 شمار سیاه میزد آنحضرت فرمودند **قَدْ رَفَعْتُ كَيْفَ أَنْهَ مَا يَكُ وَ يَكُ مَا يَكُ**  
**أَجْمَلُ الْبَشَرِ وَ عَدَاؤُهُ لِي بِرِسْمِ جَمْرٍ زَنْبُرٍ بِرِطْلٍ رُجُوعٌ مُنَوِّدٌ وَ بِنَسْبِ حَقِّ**  
**بِرْكَتِ وَ نَمُوذِ آنحضرت از پیش او بر سخنانی که مرض او تخفیف یافت و در آنوقت**  
**و نشت کاشی کوشی در باب فضیلت علو ابوبکر نزاع کردند و چون**  
**گفت و شنیدشان بطول انجامید فرار بران دادند که اول بار آنها**  
**هر چه را شود او را در آن منزه حکم سازند تا آنکه سید حمیری بر شتر ساری**  
**سوار بود و پید شد و ایشان او را نمی شناسند و باقی هم متوجه او شدند**  
**شیعیان بر او تهنیت میسریدند صلیک آنرا این و کسرا اشکانی واقع شد**  
**و فرمودند که تا بهترین مردم است بعد از پیغمبر سید تمام هر از آن زمان کلام**  
**بیتا باشد و گفت پس این ولد اثر چه میگوید اشعاری که بعد از**

بجز سید که این چنین است **بِنَجْفِ مِثْلِ بَأْسِهِ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ**  
**وَ أَفْئَتْنَا أَنْ اللَّهُ يَغْفِرُ وَ يَغْفِرُ وَ دُونَكَ بَدِينٌ عَمَّا كُنْتَ**  
**ذَائِبًا بِرُؤْيَا نِي سَتِدِ النَّاسِ جَعْفَرٌ فَكُنْتَ لِعَادِي مَاءٍ صَبِيحًا**  
**وَ رَاجِعًا إِلَى مَا عَلَيْكَ كُنْتَ أَحَقُّ وَ أَضْمَرُ كَلِمًا فَلَا تَقُولُ**  
**لِكَيْفَانِ بَعْدَهَا وَ أَنْ مَابِ جُفَاءً لِمَعَابَا وَ أَكْفَرُ** معنی  
 آورده اند که سید حمیر و دو ارباب را که سید در جواب گفته بود از  
 ناصبیان پند میجو کرد و سوز را پات را که سید در جواب گفته بود از  
 منصور و ستاد و در آنوقت که با امیر المؤمنین سید رضی است و وفا  
 بر حجت و ولایت نجات سید است منصور از شیطان دعوت او و خوشی  
 او نوشت که تو را آن رضی ستایم و حال که علوم مشهور و غازی و سعی پس از  
 بعد غزاه منصور و غمزه شی سوز زرع از اراضی جبهه و جبهه و جبهه  
 فرمود و با جمل طاهر علی الزمرد که بنصرت الاقوال که در باب سید  
 و رجال و در طریقت نوشته است که آن و علو کان سید سید سید سید  
 نوشته که بر شتر ساری و سلاکت تفریقاً از کثیر آن صورت پذیرد و حال آن  
 که با از راه شجاعت در میان حالات و مقامات کن به تالیفات و شرح شیعی  
 در کتابان اشعاره فرمودند در حدیث سید بن عبد ربودار که میگوید

دارد

دار شدیم بجز حضرت لام موسی پس گفتم او را سید من خصل میفرماید که بخواند  
 شما شنیدید سید سید حمیر را فرمودند بخوان بعد از آن حضرت فرمودند  
 خانه را پائین آوردند و زبان حرم محرم امر کردند که پشت نخشیدند و سوز  
 پس فرمود بخوان ای فضیلت برکت و در خدا تعالی در تو پس خواندم شنید  
 تا قول سید گفته و در هر کاشمش از قطع که صدای که زیر زانها از پشت شنیدم  
 و خود حضرت نیز گریه کرد پس فرمود عرض کردم از کلبا سید سید حمیر  
 فرمود خدا پام زرد او را پس فرمود عرض کردم که میفرماید او را که کاشمش از کلبا  
 معصی و کنان است با ز اشاعت سخن فرمودند و فرمود در کمال سید  
 که میفرماید که او شرب بنید میکند و فیدی که او میخورد و نمیدرساق است پس فرمود  
 یعنی از سید مراد تو فرمود گفتم نعم آری فرمودند خدا آمرزیده است او را  
 این بر خدا و سوز را نیکو پام زرد و سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز سوز  
 و از تصفیر شرب خمر او میگذرد پس گفتم الحمد لله علی ولایت و حجت  
 و حسن و از محمدان شیعه است و در کتاب بسال از سید این زبان  
 منعه که او گفت فرمودی بخیر حضرت لام علی بن موسی الزمان هم رقص میل  
 دیگر از شیعه او حاضر شود و مردم که آنحضرت مشغول در مبارک پیش از آن  
 و گفت از من فرمودی بخوبی بجز بن زمین خط کشید پس آنحضرت چون گلازد

فرمودند که بجای این زبان همین عرست را بر من بطلب تو می آید که چشم بخت  
 بود این رسول الله فرمود که خوابی خوش بیدارم که در خواب در خواب بودم که در  
 در دایم فرمودند که در دم کویان زنده ای صبر پیر از برای من بر جای بفرست  
 و من بر بالای آن رفتم از آنجا بجنبید که در آنجا که از غایت لطیف بودن  
 او از انزرون و انزرون او از انزرون ظاهر است پس دیدم که حضرت پیوسته  
 در جانب راست او جلال نورانی بر سر زانو می نشستند که از غایت پیوستگی  
 مؤمنی بر روی او صواب بر او شده بود اتفاقاً او محمد بن محمد عمیری بود  
 پس حضرت رتبه بفرمودند که سلام کن بر من خود و عطا این اطفال را ای رسول الله  
 پس سلام کردم و دیگر فرمود پس سلام کن بر من خود و عطا این اطفال را ای رسول الله  
 کردم و دیگر فرمود پس سلام کن بر من خود و عطا این اطفال را ای رسول الله  
 استغفر این محمد عمیری پس سلام کردم نگاه آنحضرت بنا بر آنکه او را در دست  
 شده فرمودند که عاده نامی آنحضرت بر آن مشغول بود پس دیدم که همیشه این  
 قصیده را ادا نمود و گفت اللهم عرو باللوی مریح طاسته اعلامه مریح چون  
 این بیت رسید که قالوا انك كذبت اعلمنا انك كذبت اعلمنا انك كذبت اعلمنا انك كذبت  
 رتبه فرمودند که توقف ای ایستد نگاه دست مبارک خود را بر روی آن  
 برداشته و گفتند ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد  
 ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد ای ایستد

انتي قد اعلمتهم ان الغاية والمعرفة اليه واما بعد  
 الخ اهل المؤمنين من بعد الزمان فرمودند ای فرزندانم و فرزندانم و فرزندانم  
 عا این موسی حفظ کن این قصیده را و اعلام کن این قصیده را که حفظ کن  
 قصیده را و موثقت و بر اوست بخوانند آن داشته هم پس بر حفظ کن  
 قصیده را فرزند من از برای دل زنده او نماند علم است را پس لامر من علی  
 فرمود که همیشه بر من مکرر می کند آن قصیده را بر من مکرر می فرمودند و با او  
 حفظ کردم او را آن آیه اللهم عرو باللوی مریح طاسته اعلامه مریح  
 بیت است و در کتاب عبد الرحمن مطولبت که روزی از حضرت استغفر  
 علیه السلام فرمود که همیشه در دست آنحضرت فرمودند که رحم الله علی هذا  
 او را یکی از صحاب کشف فرموده ام او را شاول سپید مینمود فرمودند که در  
 شخص تو هم کرد که رحمت خداوند آنحضرت بر او در مرتبه و هم بنا بر آن  
 از سپید نپسندید حال فهمیده اند عرض نمود که در آمدن از نپسندید حرام است  
 و مراد از نپسندیدن آن آیه است که بر آن صید عدد از نپسندید که در کتب  
 تا که شورش آن قدری از نپسندید و فرقی بین شورش شود که آن موافق نبوی  
 حلال است پس بر از این عرض آنحضرت فرمودند که رحمة الله علیها  
 ذاك على الله ان تعفوا عنه على ان يعفوا عنكم من قسمه در جنب محبت عا

ای طلب چه قدر صحت که صدق علی او این مرد همیشه اینجور است  
 ایستد است روایت که در کعبان این عمر و نصاری که از برای صحیح است  
 سلام روز چند بترتیب بر سر مبارک شده بود وقتی او را نترسیدند و او را  
 آنحضرت او را از نترسیدند و چهار نوبت این فعل از او صادر شد یکی از صحاب را  
 کرد حضرت پیغمبر کعبان صحابی غضب فرمود چشم گرفت و او را از کعبان فرمود  
 و گفت بچنین کوی که او خدای و رسول خدا رحمت بگرد و چون کعبان می ایستد  
 بر اخصار و صدایش بر قهار است و غرض از او سخن شرح قصیده سید عمیری  
 بقدر الوسخ و الطائفة بر این حقیر کثیر القصیر در ایستاد از ذکر اجاز و تکرار  
 که از جانب سید عمیری او هر چه می آید بر نجات عجمان حضرت پیغمبر و امیر  
 از عذاب نار شاد در عطف عنان کیران ظم که راه سپرد و ادیان بطلب شد  
 زیلو که گفته اند بر سخن جان و بر نکته کافی دارد و او یکی از طلب مجال  
 و شاقص دار دو کجایش غیر که سبوی حیرت اسکان ندارد  
 دلای خود آورده که سید عمیری را در مرض موت پیش از وفات یک  
 دست داد و در آن بهرشی رنگها و سیه کردید بعد از آن بهر آنکه رنگها  
 سفید و نورانی کردید و سر و کاما الذین ابصت و حوهم  
 خصیة الله لهم همها حال دون استکار شد و بعضی از صحاب کشفند

که آن روز بسیاری ایستاد که می بود از روز در دنیا در برابر او شاول  
 و محمد است که صحبت دیگر از شمشیر و در امامت جبهه شمشیر ذکر نمودند  
 روی سید امجد که مرض موت سید و مؤمنان که حضور او بود در پیش  
 و همسایان شامت نمودند و در آنجا کتب و ولایت آب و شکر در دست  
 مطلوب کمال علی ابن ابی طالب بجز بفرمود خود ناخدا همگان  
 من همک جونی من مؤمنین او منافی فی قبلا بفرقی ظفر و اعرف  
 بیخیه و آسینه و ما فاکلا وانك عند الصراط مستقیم  
 فلا تخف عثرة ولا ذللا اقول للنا راجعین لو کف العوض  
 لا تقرب الوجللا ذریه لانه نبيه انك حبل الوجل الوصي  
 منصلا اسفیک من بارک علی اظلامه فحال في الحلاوة  
 الصلا برید سید عمیری شد و چون سید رضا مبارک او را دیدار  
 بخش آنحضرت را در نظر آورد از غایت ضطررت کس اهلکنا افضل با  
 یا ولایکم یا اهل المؤمنین بعد از آن روی او نورانی شود و در  
 آن چشم کشود و این ایست زبان راند اجبالذی من ما  
 من اهل و دره نطقا باللبثی لکی الموف بضمحاک و  
 ومن مات بقوی عینه من عکوه فلبس له الی التا

مسلک آبا حسن افضل بک نفسی واسم فی ومالی وما احصیت  
 فی الامراض امینک آبا حسن فی افضلک غارفت وانی بکلمت  
 لمسک وانت وصی المصطفی وابن عمه وانا غارفتی بفضیلتک  
 وبتوکلک موالیک نایح مؤمنین بنی الهدی وقلبتک معرو  
 الضلاله بصرک ولا تخحانی فی غلی وجزیبه فقلک لحاک الله  
 انک اعقل داعی ولت بربت یقرسایرم ذوت یکوید که چون بعضی از  
 این کلمات علیت شده و در باره از لغات شکلینا و علی بعضی از کلمات  
 ترجمه کرده که از بولای مؤمنین فهم نم آید بنام الهی خوشحالی مسلک  
 آبا حسن از کتبت ای مشهوره حضرت امیر المؤمنین است و سادست و حرف  
 از او حذف شده افضل بک یعنی هر ای اسم تورا امیر قوم قیامت  
 ناظم کفر صحیح و اجبت و الاض ملک یعنی الحسن فرمای تو با نفس مز و از  
 و مال خبر و آنچه دیدیم نه انگار در روی زمین خوب کرده و درستان خاص  
 لحوزت که اندین دور که اندین از زیر پلوت است خوبیا کردن و لا  
 لحانی الاخره یعنی ماست کسند ماست کرد و در محبت علی و جان اوس  
 کتم قبح کردن خداست تورا اولی که تورا اولی که تورا اولی که تورا اولی  
 و پر و اویشی و افضلک حق نادانرا کونید از اهل این پات را

در کمال

در کمال روایت که اند کذب اکثر انجمن ان علی لا یخفی عنکم من حیث  
 دخلت بکلمتین وحقانی الا انکم تبتون فی قلوبکم اولیة علی و قوالو علی  
 حتی الممات ثم بعدة تو اولیة و احدی بعد و احدی با صفت یعنی دروغ کشیدن  
 که کمان ایشان بود که علی بجات بخواب و ادعت دارند خود را از پر  
 بجز او که در داخل شدم بجز خود است او بشت سدرن و عفو فرمود حضرت بود  
 از کمان و در بیای من پسرت بر سپهرم در جستان علی را که توانا کشند  
 تا بوقت وفات و باز بعد از او توانا کشید بر سپهرن عالمیقدار او یکی بعد از  
 هر کدام که بران صفت و شبیه بنده یعنی شتر حضرت علی و امامت شیارانگاه  
 سید علی از هر کله شما و این کلمت صحیح است که در مضمون است خواهد  
 الزم در باره سید بطور رسید این جهان عاریت که سبب فخر است  
 روزی خوش بر بنم تسلیم کنم و از شیخ صدوق در کتب بنام الحینه همیشه بقول  
 که حوت علی می باشد او در سه موضع نزد من و نزد اطراف و نزد خویش کوش  
 بدانکه اکثر شیخها که صحیح العقیده الکلیت قدم او بغیر است قدم  
 ثابت و بر قرارت و عمده و طمان امر در ایمان و شیخ و مدار دخول در  
 محمدی و منات فوز و بجات ابدی و خلاص از خلود در جنت بلکه از دخول در  
 بر اعتقاد است صحیح و یقین بر اصول دین یعنی بر سرش خدا و عدل او در

و امام در روز پس است و مطلق و بعد از جنت و صحیح و در کتب و روزی  
 نشینند چنانچه اند بی تربیت نانش در تنیت زاهد اکثر شیخ  
 وضو کت و در حدیث وارد شده است که توفیق ناز و روزه و سایر عبادت  
 پیش صادق که در فرموده است که الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 سر و پای میکند که همزشت است زیرا میکند هر چه با دشمن میکند که همزشت است  
 میکند در لای شیخ ابو جعفر طوسی از امام عجمی است که فرمودند  
 قلا حبیب علی و قلا کبر قرش که قدم الا ان بکرم الاقر یعنی خدایت  
 است که اگر از شیعه قری فرزندم و کلمات مانده پس ای پیغمبر  
 زکی یافت در اقرار پای حق و او یک سر مو غلی نبود و سید بن ابی عمیر  
 صد و ششاد و در زجرت در بعد از برجت حمیه و اطف محمد است و او  
 شیع کوفه مشاکفن فرستادند و مارون الرشید از نال خود او ادرن کرد  
 که فرستاده بودند پس فرستاده و ممد غیسی بر او بطریق شیع لای کتبی  
 ناز کرد و تو له سید در سید و پنج به و شایر و در طرین شایر  
 ذوالحیای یعنی لام الشرق و انبار یعنی در زرت خلفه طاهر که شیع  
 خارج از حوض حضرت رسالت در بیان شرح قصید  
 باللوی مریج طامسه که اقل الله بلفظ بیان لغات مفردات الفقه

ام عمر کتبت زلمت از زمان مجبور و لکن مطلق مجبور را نیز کونند  
 لیلی و سعیدی و عذرا و از روی وید و عذرة و نند آنا و لوی بکر اول  
 مقصود که سنا را کونند که عوج و داشته شرم و مزاج و کمزور باشد و حاجی  
 از رکیستان را نیز کونند که کیش قبح و شک بشود باید داشت که در این  
 قریب همشاد و شیدا و شمرده اند مانند ذی سلم و کافور و انیم و غیر ذلک  
 بهر آنکه خارج از شیوه است احضار غیر محبت دوی الا بجم است و کما مراد  
 در این قصید موضع خاصه که آن نزد عربان از نگاه باشد و ماره و ک  
 در بر ج که بر دال بر ابر عوج و چید کی یکت چون لوی که تره بر مرده را کونند  
 بجهت اینکه بر پر مرده را چید که لازم افتاد است و چون کی که در هر  
 پا قشیده و لا همت معنی آمده که در هم آن معانی عوج و چید که سینه  
 که بعضی که اندین و چیدین چری و گرد اندین زبان در دمان در کوا  
 آن و مدافه در دادن وام و جرم سیدین و رسنان تا پیدن و روی  
 کرده کتبتین کتبه که قال و لا تملو و ن علی احدی آمده و لوی یعنی  
 و رکیستان و راه که بعد از رکیستان پیدا شود و آنکه مترجیع یعنی  
 و منزل بهاری و منزل که قصد بیار در او گذر آید به شهنش و باغ  
 منزل را نیز کونند مترجیع اول و ثوم هم مکان است و شوق است





سما و شمس و قمر و کواکب که در فون با و انگش و مجنی و در ...  
کیابی نیز آمده شوی لبع اول یعنی خاک است و فغ مجنی اول فغ قاصبا  
و عین صخر کسره از بلای واقع و واقع معنی اول کسرت و وقع معنی اول کسرت  
و بر سیه در عطف است بر لفظ بلوی و ما و ما ...  
و به طرف استغراب و خبر ما و غیرت که مقدم شده بر سیم الا حرف حرف  
استثنای است و صلال بل از موس که مستثنی است و استثنای است و استثنای است  
و الا در این مقام معنی لیکن است یا که استثنای است و استثنای است  
مستثنی منتهی در این چنین است یا که استثنای است و استثنای است  
میث فی الرئی ج بر وجه است مستثنی است بر وقع و مقدم شده بر متعلق خود  
پت چنین است ریح لام عمرو بلوی و بر سیم دارای شد و از پس بوسه فاین  
اصطلاح و اطه و با بطنه فی تلهما و سران و لغاری معنی است چنین شود و در  
ام عمرو و منزله است در اثر خانه که بوسه است بلوی اوش کرامای در خانه است  
و بنارین با و بر سیم معنی نظیر است و چنین با و کرد رها واقع شده است  
و ضمیر در مجاورت است و در کوشش معنی است و در بعضی نسخ بر سیم در سیم  
شده بی او اعطای بنا بر این روایت با و بر سیم با و ملا بست و جاور مجاور  
مربع خواهد بود و در بعضی نسخ بود از بلک امر و در لوی بر معنی است باین

الک

ای ادا بلوی منزل و مقام متباین اما در دو بعضی از نسخ با و بر سیم در اول  
با عطف بر سیم و هر فرغانه باشد به عطف و مرجع معطوف علیهم و تقدیر بنا  
بر این تصویر و تقدیر این نحوات لأم بلوی و مرجع در هر صفت است  
فینا من موش الا ایضا تا لا و عیالا ذمه الاسمه ان عره افواهما  
سخنان مپت از ترکیب فیهی و آتیج بر پان میث صمد معنی یعنی از روی  
خراکی ایوان سیمی نمیشی و زنده است و سیمی خا سیمی نمیشی بر جای بلوی  
می کور ان نهاد سیم بی بر جای جکت و می نه او از زلف است از غن است  
بر جای قبر است بر جای شکر سنگ است بر جای که خبر است بر جای سخن  
الهم العن اول ثم ان فی ثم الی ثم الی اللهم العن نبی امیر ق طیه  
مرقتش یخاف الموقم من لغتها و اللثم من انبیا علیهم السلام  
از نقش سیه و سفید رنگ و در سیه و سفید رنگ را نیز گویند و نقش بوزن  
جمع کسرت است و جمع فاعل صفتی کسرت بوزن فاعل میاید و این فاعل است  
نقش دیدن برین و برین کردن خون و خط است و در اینجا معنی اول  
انبیاء جمع صواب است و بنابر ان را گویند بنفع اسم مفعول است از انفع  
یتقد الله فی از با یحال و الفاعل همت معنی دارد و سخن نیز بجز کی و سخن  
در سیه که دیدن و تمیخ او از کسی کردن و پروردن و صحیح شدن است

و ان کسرتین سر و در از لفع در این پت معنی اول و حویم یعنی خیفین  
نیز و غشته شده نیز ترش صفت صلال است و صفت اوله کسرت  
رکش فرغ است بخلاف فکل تنقید است و الموقم فاعل است و از انفع  
نیز که صفت است بلقش فم لغتها جاور مجاور است و متعلق به بیخاف و است  
و مرزبان به متعلق است بنفع و مشق خبر است و انفع عطف است بجمع یعنی فاعل  
من لغتها و مرزبان این به معنی نه سیه مانند اذا نودی للصلوة من لویم  
یعنی آثارهای فاعل است که ان منزل و یلان عمر و سیه و سفید رنگ  
که ان صفه دار و کسرت مرکب از زمین لغزهای سیه و سفید رنگ معنی  
از لغز آنها و از کج روی ان آثار ما مرکب سیه و زهره قائم سیده شده است  
در و ذان آمارنا است و خوف ترس بود که معنی مرکب است بخارا  
این مجرب است یعنی مرکب که به شفق از او ترس است از لغز آمارنا است  
تکلیف لغز و ارب لکنما و نقن العلس فی دلیعها و العلس  
من عر فانیها ندیح ذکره من قد کتب الکوثر قلبه لیس  
تکلیف مؤخر و وفی سعاد است و عین جمیع است مانند عین کسرت  
و عین سیه نیز گویند و عین سیه نیز اول به جهت سیه است که عین  
کسره دادند عین است و یغ در لغت منزل و مقام بهار بلوی گویند که اعراب

و بهار در آنجا فاعل سینه و مرجع منعی منزل را اما ج می تنظیم آورده نهانی  
بر شیبی آیم کبوت که پان دیده و در اینجا کلمی نور در سیم خاک بر سیم  
کمی از شوق عالم روی بر خاک نخرت با و در ویلار کوم الایار سلان  
این سلماک و عین سیه است سیه به معنی در از انفع است و کسرت در ان  
معانی در این رساله ذکر شود و آنها چشم چشم و در از لغز و کسرت در این  
قبل امرویان و پوسته در کسرت به هر چیزی و مر در کسرت و در و نیز سیه و حرف  
سرف و بکلادری و سیم بد کسرت کوی و کسرت تلوز و در و ذان  
و مرص آفتاب و مال و نقد و یکت ظرف و زانو و مراد از زمین در ارض  
معانی اول است لا غیر عرفان شفاستن دمع آب چشم و آب چشم و آب  
و شکست است ذکر یعنی با و کسرت و یاد آوردن لهو بازی کردن و سیم  
و جمع کردن و مراد از او در اینجا معنی اول است بلیغ من معنی است از کسرت  
و کسرت معنی مرتبه نیز آمده در هر معنی در این پت محسوس است و شیخ صفت سیه  
و در هر شیئی به نام سیه سیم خنده بر با بفتدی و در سینه فرشته از هر شیئی  
التقارب کسرت سیه سیم و زانو و سیم با و هر جهت از ثقلی بالقه کسرت سیم  
صدف کردن و سیم و تابع حرکت و قدر شده شیخ و در کلام عرب ثقلین سیم  
مانند جوار و و اوج و قاض و غیر ذلک مؤخر صفت سیم و شیخ سیم سیم سیم

از باب چهارم در ذکره و اچان معتمد یعنی بر آوردن  
 و قفنی غیر ما نیست ایس فعل است بر وجه و متعلق است بر و قفنی  
 مستند و او او و او است و در مع خراوت از غزوه فاعله متعلق است به  
 و طرف ظرف لغوات ذکر است فعل فاعله است و مضمومه موضوع است از  
 مشکلم و صده که مضموم است به مفعول است از بلای ذکر است و قدر از  
 کش از افعال فاعله است و ضمیر مضموم است و جمله انوار مضموم است به  
 و الموهول فاعله است نه مستند او و جوار و مجرور است و متعلق است به  
 یعنی مع است مانند شربت الفرس لبر فیش فاقه فیش فاقه فیش فاقه  
 و فاعله است و مضموم است و او او است و شیخ خبر است و تقدیر او  
 و مضموم خبر است یعنی شته در آن زمان که استادند در آن زمان  
 یا در آن رایج که در لوی بود و حال که پیشم یعنی چشمه ما شته آن و مردمان از  
 آن منزل و احوال لوی و از شتافتن لوی بخت بر شتافتن و شتافتن است  
 و بر شتافتن مانند قطرات باران بهاری جاریست که در آنست که در آن  
 منزل محو و غلبه و بولان شود و از حضرت مشهوره است بر ضالی بودن  
 ام و حوالی بود از ضالی مانند نبروس جد و نکه و در ترفیع و شرف  
 از آنست که و جبهی ضا و نده و الجلال و الاکرام و بحال سینه است خراپا ضا

باز

ابر و پت نموت و رت را و دره پوسته شک بر شت و پتی بی سکر و در  
 مضمون این پت متر میگرد و دل را بش تو ج و تالمه شبک ب  
 و سی اوس نیدی که بودی بر این و انچه نیدی یقین کن  
 پس سید جبر علی الزمیر فایده که چون شته ان حکام وصول ان منزل لوی  
 استادند و از چشمها که ما می سرت خسته و فرخی طرا آوردم کسی را که بود  
 که همیشه با احوال او شب را بر آورد و حال که دل نموت منزل خلیفین  
 ناک بود کان بالنا و الماسقنی من حبیبی اوسی کید می  
 فلدع شفقی یعنی صغیر که در اینک لشف یعنی شین لغز کردن و  
 کین کردن است ادوی اسم زنی از زمان صاحب حسن است که مانند لیلی  
 و سلی از جمله شوق با بعد در در نیمه از او مطلق مشورت کید می  
 و تمام درون را کونید و کید در ذکر و موشه بر و ستار شود فلدع الم  
 اگر محبت نبسته داده شود و موصوفن اگر کتلتش نبسته بر بند و موشه  
 در بخانیدن سخن بنیز آمده کان حرفه است از حرف موشه  
 و کید رسم است و مضموم است و اسم کان مضموم است تقدیر او جز او کله  
 شرح شتافتن مضموم است و بان وصلت از بلای جمله فلدع و موشه  
 بتلفع و ما در لیا موصول است و جمله شفقی موصول است و ملام

از بلای است از بلای شرح و لفظ در جمله وی بیان موصول است و موشه  
 انحرکان حرف مزاج و فاعله بعد و بان دل شفقی کلیدی متعلق به جمله  
 و بر تلفع و شفقی ضا و فاعله است عاید الاله الکل و الیه فیه مضموم است  
 سدره الموصول و مضموم است و در وصف لار و واری و موشه  
 و کیدی اسم لکان مضاف الیه است و مضموم است تقدیر تقدیر لکان موشه  
 محلا و الباء فی لفظ بان لصله و الا هم فی شفقی للتعبیر و تقدیر لکان کیدی  
 شرح بان را جمله لکان مضموم است و موشه لوی یعنی کویا کید موشه  
 و موشه به بیست که کما شت و کما سیده و موشه است لکان موشه  
 و موشه با موشه چون در بیان شعر استعاره است که در اول موشه  
 شرحی من بطلان عشق و شوقی در روز و کدر از زان و موشه روز  
 که در دوشمن نیکوید و بعد بر موشه سینه و این شرحی من است که در اول  
 قصیده هیا و زنده در اصطلاح شاعران کونید پس چون سینه بعد موشه  
 از شوق فارغ شده و موشه و کشف عجب من قوم افکار  
 موشه لیس لها موشه ضعیف بر آنکه موشه با تقدیر است و موشه  
 مطلق کلامی را کونید که موشه لای سینه و انچه موشه در شرحی من  
 و موشه موشه مطلق کلام موشه موشه موشه موشه موشه موشه موشه

کشد

که مشتمل بر نوال و خطاب بود و از او بدین معنی آخر است محبت قوم  
 فعل و فاعله و جوار و او مضموم است و ضمیر او ضمیر موشه است و در این  
 بقوم اجمل مضموم است از بلای او و احد غیر مضموم است و جوار موشه  
 بجهت وزن شربت بخله و جوار است و متعلق است با بقوم و موشه  
 بهش و با او و تقدیر است و موشه ایس فاعله است از افعال موشه و موشه  
 اوست و لکن مضموم است از بلای ایس یعنی عجب از موشه و موشه  
 از کوی که آوردند از حضرت احمد صلوات الله و سلامه علیه از او ایس  
 خطاب و موشه را که بود موشه ایس که نصب موشه علیه السلام بر خدا و کید  
 که مصحح قضا که نصب از آن وقت اعلام خواهد کرد و این امر در موشه  
 نیت و بر موشه و الا شت شده پس مضموم است التماس است و موشه  
 و موشه در بعضی از نسخه ها موشه و اوقرت و جمله موشه موشه  
 صورت مراد از خط لام علیه السلام و موشه از خطیه با موشه است که  
 و موشه مردم است چنانچه در حدیث است که حضرت لام موشه علیه السلام  
 انحن خطیتم یعنی سید خطیتم ای حی و الی احمد القسین الامام  
 میگوید که ممکن است که خطیه نیز خوانده شود و خطیه تقیم است و موشه  
 بیان شده یعنی حاجت و مقصد و بر لوی آمده و در بعضی از نسخه ها

شبی و درین روزها ای سیده ای و ای احمدی که قصد و در آن روز  
 الامام علیه السلام و در آن شب پیشین است و شگفت دارم از قومی که آنقدر  
 پیغمبر بجز قصد و در آن شبی که ای ای و ای احمدی آن بود و حتی تا آنکه  
 احتمال بهتر از آن مشهور است و اولی آنکه ای احمدی از آن است  
 نو که آن پیغمبر است و اسم آنحضرت در آن حدیث و قریش نیز آنجا  
 با حدیث میگردند **فَالْوَالِدُ لِلْوَالِدَاتِ وَالْوَالِدَاتُ لِلْوَالِدَاتِ**  
**وَالْمَرْغُ إِذَا تَوَفَّيْتُمْ وَأَنْ تَوَفَّيْتُمْ فَضِيحًا بِالْمَلِكِ مِنْ بَطْنِ**  
 نو در آنجا یعنی شایسته یعنی کاشی و اولی آنکه ای احمدی از آن است  
 اعلام آنکه اینان غایبند و ای احمدی از آن است و اولی آنکه ای احمدی  
 بردن و فریاد خوانستن و رسیدن و فریاد خوانستن پس از آن  
 دارد یعنی پناه و محترم و کل فریاد خوانستن و در آنجا پناه  
 مصدر است از باب تقدیر و در آنجا و قبض روح کردن و تمام شدن و  
 معنی اول است و توفیت در آن است یعنی قبول است و آنکه ای احمدی  
 ملک یعنی پیغمبر است و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 نیز گویند و فرقی بین این است که ملک یعنی در سلطه و در آنجا  
 میشود و ملک که پیغمبر در آنجا است و در آنجا و در آنجا و در آنجا

در آنجا

دریاست و در آنجا یعنی پیغمبر است و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 یعنی پیغمبر در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 قول و کل شگفتا و اگر بلام مقدری شود و در آنجا و در آنجا  
 خالصه و اگر بلام مقدری شود و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 رویت و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 اگر بلام مقدری شود و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و اگر بلام مقدری شود و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 عتیب کردم و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 یعنی از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 بنفس خود چون قلمت و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و محض از برای شغل و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 ای که ما و کن و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 که او شایسته است بلکه او در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و مفعول است عطف است و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

مجرور است محلاً ای و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 که کائنات پیشتر مقدم است از برای بسته آمدن و تقدیم او بر بسته آمدن  
 و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 عطف است بر آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 منصوب است بر آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 سابق بر آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
**مِنَ الْمَرْغِ وَالْمَرْغُ إِذَا تَوَفَّيْتُمْ وَأَنْ تَوَفَّيْتُمْ فَضِيحًا بِالْمَلِكِ**  
**شخصی بطبع با ملک و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا**  
**وَالْمَرْغُ وَفِي مَوْضِعٍ نَصْبٌ تَعْمَلُ فِيهِ زَيْلًا عِلْمًا عِلْمًا**  
 بر آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 حایر است و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و بجز در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 از برای آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 اگر بخواهی اعلام پیغمبر بودی یعنی کاشی اعلام پیغمبر بودی  
 و ای احمدی که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

در آنجا

و حال آنکه در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 که کسیت در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 دارد که طبع دارد در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 و شای و شای و شای و شای و شای و شای و شای و شای  
 است و ای احمدی که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 نصب ضیفه کرده باشند و آنحضرت در آنجا و در آنجا و در آنجا  
**فَقَالَ لَوْ أَعْلَمْتُكُمْ مَعْلَمًا كَسْتُمْ فَمَعْلَمًا كَسْتُمْ فَمَعْلَمًا كَسْتُمْ**  
**أَنْتُمْ أَهْلُ الْجَلَالِ فَادْفَعُوا هَذَا وَادْفَعُوا هَذَا وَادْفَعُوا هَذَا**  
 استکار کردن و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 ها و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 حاشا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 او کرد و بعد رفت بگو طوره و بعد از رفتن حضرت موسی است و بعد  
 بودند و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 اخذ نشین است از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 که از آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا  
 تر است و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا

مخالفش او نماید بابت نیاوند با بخت از برایشما استخوان بود و در این زمان  
 میشود بود بفرمودن غیبت الله ثم ینکفرت فاعلموا شیءه و محبت کرد  
 راجع به اعلام و اعلان از علیکم صلوات الله علیهم و غیره از اعلام و اعلان کرد  
 بجهت شما آن ترک است همان و غیره مذکور و ممکن است که او در شوق است از وقوع  
 صانع و حفظش و وقوع بعضی صانع و غیره شدت و از غرض است که غیبتش  
 نیست با بعد از آنکه او را از آن زمان لازم کند از او غیبت شود و در این صورت  
 کرده اند با غیبت و اهل ادب و عوینت و بنابر این آنچه معنی چنین شود که چون  
 کرد در این محراب نشسته که در پستان بیدار نشاند بخت بنی است که بود  
 وصیت و عهد را خواست بکشد و سبب ایشاد در آنجا بود و در خوف شد است  
 بترسم که قصه بیان و مالکتم کین پس ترک اعلان آن حفظ و او حلت در حفظ بود  
 از شما و محبت و صلحت و اعلام و اعلان کردن و در روز رسالت شما حفظ  
 مزم و حفظ صورت و غیرت بنا بر این المومنین علیهم السلام است و از آنجا معلوم میشود  
 که رسول الله از زمان همین بر آید آنرا علیه السلام عین اهل لایمین خالی است  
 بود تا مدتی که از جنبه آبی امر اعلان و حکم کردن غیبت این اهل لایمین  
 و وعده محافظت بنابر پیغمبر از غیبت من همان واقع شد و پیش از آنکه در  
 بعضی از من الغائبین پیغمبر این بقدر این پیغمبر است از زبانی او

از مردم

از مردم حکم را ننموده بود و در آنرا عصمت بر این شرط است  
 و فاعل و غیره قبل راجع است به پیغمبر و فاعل و فاعل و تقیید است  
 شرط است و اهل شود با ضعیف و مستقیم و داخل شود اجناس و اندان  
 بعد از بعضی اوقات بعد از آن ان مصدری تالی او میشود و اگر مضمول  
 به مضمون میشود معنی آن ضایع با ضعیف شدن کسی که گوید که اهل لایمین  
 خداوند فعل و مفعول است یعنی حال است از فاعل علیکم کثیر قدرت از اهل  
 و ضمیر فاعل متصرف است و ضمیر مفعول است از اهل لایمین  
 متصرف است و ضمیر فاعل متصرف است و ضمیر مفعول است از اهل لایمین  
 تصنوا فعل فاعل است و ضمیر فاعل متصرف است و ضمیر مفعول است از اهل لایمین  
 و استعدا و غیرت از برای عیتم و اهل محکم است و ضمیر مفعول است  
 از برای ان تصنوا و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 اذ فاعل و فاعل از ظرف است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 و حکم است و فاعل و مفعول است از برای فاعل و مفعول است از اهل لایمین  
 بوی او غیر فاعل است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 متعلق است با و اهل و مضمون است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 از اهل و مضمون است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین

کردن را بهر شیء آن ترتیب و خلیت است و در آنرا و اگر چون نمیدانم که بعد از  
 و اعلان غیر و مضمون است از شما کرد و در این محراب است و در این محراب  
 بعد از غیر از غیبت من همان اهل لایمین است که اعلان و اهل لایمین  
 در حفظ مکه رسول انیم و فی الذی قال لیمن کان اهل لایمین  
 او کتب جمع بیان شما شدن و واضح کردن مطلب و توضیح شدن در آن  
 پیغمبر است و فی الذی را و مضمون است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 و فاعل است و فاعل متصرف است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 مسدود مضمون در موضع رفع است غیر از برای بیان که بسته مضمون است  
 و مضمون است و مضمون است و مضمون است و مضمون است و مضمون است و مضمون است  
 اخص است کان کان زاده است و نند زید کان قائم و زید کان لایمین  
 و اذ بقدر از محله منصوب لغرض و منصوب است بقدر و با بوسیله علی  
 و بقدر فاعل است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 در موضع خفض و جرمت و ضایع الی اذ است از بقدر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 زمان نهی است در معنی اذ مضمون است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 عطف جمله فاعل است بجهت فاعل و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین  
 و فاعل در جمله اویس غیرت است و او در آنرا و مضمون است و ضمیر مفعول است و ضمیر فاعل متصرف است از اهل لایمین

کردن را

این را در عربی پنج سخن است که ظاهر است و در آن زمان و مضمون است و ضمیر مفعول است  
 و مضمون است و مضمون است و مضمون است و مضمون است و مضمون است  
 مثل این است که اسم از برای آن مرد و مضمون است و مضمون است  
 از برای کسی که در آن است و مضمون است و مضمون است و مضمون است  
 و اقامت میکند حقوق قرآن را و در صحت و ارتقا که اهل لایمین است  
 احادیث علی است و جمع اهل لایمین است و مضمون است و مضمون است  
 ایشی الذی است یعنی در جواب آنها گفته بود و در آنرا و مضمون است  
 اعلان و اعلام میفرمودی از برای که بعد از وفات تو مرجع و نیا که نخواهد بود  
 و در امور دین و دنیا بکلیت مکه بهر جهت است و مضمون است و مضمون است  
 من خفین جسمه و اطمینان نیز شود پس گفت پیغمبر که اهل لایمین  
 شما را آشکارا نپنهان بودید شما نزدیک باین که بنسید در تو مضمون است و مضمون است  
 کون در پستان را وقتی که پیغمبر بر آن مکه در حضرت موسی شکستند و بعد از آن  
 شما را شنیدن آن آن تر و است تر است که اهل لایمین است و مضمون است و مضمون است  
 و بجهت اینکه مصیبت از روی علم مضمون است و مضمون است و مضمون است  
 بخلاف مصیبت و نافرمانی از روی جهل و نادانی با آنکه ترک کردن اعلان و آشکارا

آمده بشرط این بودن سب از تلبس و شبا و چن خیره شع کفته است که نماند  
که قدر ابرو کا شاد قررای او از بلای صدام بر ست یعنی خرد عقده بخور کوش  
پنیر فرموده کانی ت و تقدیر مع بر وجه فروریش او حرف عطف است  
بهشت معنی آبره لغوی چون تروح بند او آه و ما و با ص چون او در هوش او را  
تقی چون لاسم کره او سرفرو حال او در این معنی بیشتر از اعمال است و در  
معانی ابرام چون ان و ایلم لعابری و فی شمال مین و شکست چون بهشتنا  
یوم و ابراب بنی زله بر آمده چون قول شعر کاشه ما ظافری فی عیال  
فقد بویت بیام که مخصوص علیهم السلام کا فی اما انین او  
قمانی لولا بیاناتک فقد فلتت اولاد ی یعنی چه بی عمل ساری  
که تحقیق دلک شد هم بر آینه تملیو نم شمارم شمار ایشان را که می باشد شمار  
سپاره گاه ایند در بخور و تو جو و تحقیق است هم اولاد خودم را و جانم را از غنچه  
و کسوت و نقد ایشان خلاص میگردم او کای یعنی او نیز میسر خیر ذکرش  
یعنی در اینجا کفش آنحضرت است یعنی سپان او در سار از بلای حقه و است  
یعنی از بلای کسی که تعلق و تبر کند در فرخنده صند با امله شود و قول از بلای  
که عدد کفر از طفل بعد خوان و لبان حال و عقل است در برید این است که در  
ایشان و عید از عهد آنگاه یعنی تقدیر سبک شما که در است در آن

قالین

قالین باستانی که علیه الله شکر است که از برون کلا در حضرت سوزی  
در سب بر شند که کورا برت شند اولیات که کلا مقام ما لهم اصل  
مسئله هم استند بعد ذاع کفر من وین لکس لهما  
بد آنکه از نو بد از اسم اشاره است و بان اشاره میشود و ذرا شرب در آن  
تکدر سوال و جواب و استماع و التماس قوم در خصوص تعیین وصی و امام معتمد  
لیق عین و سکون را از سقوط و ششیم دل بجاری سین که استتار آن کار را که  
و گویند خوردن و اورنوبت نیز گویند و قصد محکم با است و از در این فرزند گویند  
مخروف عطف است از بلای ترن لکن بر مصلحت و اغراض ایضا یعنی  
عاطفتر نسبتا بد چون جرعی فی الایام بنظر سلسله خدا ماضی فیها است از  
جویم و ضمیر منصوب بخوال است بعد از ظرف است و منصوب بطرفه بحکم است  
مضاف الیه است و محله جور است عن طرفه است از بلای است من و بینه جاره  
و مضاف الیه است و ضمیر مجری او بر عید حضرت احمد و متعلق است به غیرت با است  
و اولاد اولیس فیها است از همان قصه بعد از رو بچ و از طرف شمرت و  
بسم فاعل از افعال عموم و مرفع است از بلای سوس مرفوع است بینه و در ادراک  
در اینجا مصدر میسر است نه اسم مکان و تقدیر بنین است کسی که دفع کند الفرض  
یعنی بعد از حاج قوم و خواهش انصار و مهاجرین آمد بحکمت از جانب پروردگار

باضی و در اضی نفی کنند و هم کن و تحس است و عی است از ضمیر غیظی  
اش و صلیحا جز است و الله او او است تقدیر از بلای حقیقت است  
بسم است نهم جار مجوز و ظرف است متعلق است یا صیم یا بر مرفع است  
و صیم هم است بدفع در مقام نصب است حال از بستن و تقدیر الله طاصم  
ایناک عنهم طاصما یعنی بی پندار و ای سرور اندیش از مردم  
پیشین و در غده از ایشان در دل مبارک راه داده در این پیمان خداوند خود را  
در باره آنکه علی علیه السلام را از خود بگذراند بعد از خود و سایر مؤمنان است بر کت  
و بزرگ و مردوزن و غنی و فقیر و چون و آنکه هر که در این پیمان خداوند خود را  
نرسیده از اقات است این زمان بیچ جز از او امر و فلاحی و کمال ایضا  
و وعید زیرا که هر که شخصی از عربان و نزدیکان بر که سلطان یک فرمایند  
او را شنید پس که بیچ جز از فرابین و احکام او را اطاعت انقاد کرده و سخته را  
نشیده و پیمان او را بجا نیا ورده و غرض از بلا تقسیم و انعام در این تقسیم  
شد آورده اند که هر که شخصی یک فحشا از افعال نماز احمد ترک کند از اوقات  
با طرب و ام رفتنیک ل و یک عارت و بزرگ یک جز از ابرام است  
با کتیه باطله شود و در این قسم مسکونند که با شفا جز مشفی میشود و نیز  
خداوند شرط و بلایت خلیفه است و هر که شرط غفوه و شرف غفوه

این صورت که دل بر این کار بندد و معوش ثابت و جانم ز در بلای نفس با سلام  
که نبود از بلای آن آیه در فر کردن هیچ وجه و الوجوه یعنی عمده که در آن آیه در  
و جانم بنویسد عمده که در اعلام و اعلان کردن با هست حضرت علی او را بگزینت  
نزول آن آیه و هشت از بلای پیغمبر اسلام و اظهار امر و سوت جان آیه نا ایما  
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان که نقل است  
بلغت رسالته و الله بعصمت من التامین الله لا یهدی  
القوم الظالمین است که در بزه مانده است پیغمبر را علی علیه السلام و اخوان در  
قصیده که آن آیه کرده و گفته که مضمون آیه عزیمت است کلذ و الا  
لم تکن مبلیحا و الله عنهم طاصم بدفع تبلیغ زین پیمان  
و لادیه است که بجهت فرب منج نون و لام نون علامه او نامند و کلذ و الا  
شرط است از بلای این شرطیه حذف شد زیرا که عمل و چو شرطه فیلله شرطه را و جز  
قرینه لفظیه معنویه جاری نیستند بلکه در مقام قرینه حذف شرط و جزایم مجزات  
چون قول شعر فالت بیان الله لنا سلمی و ان کان قته امجد  
ما فالت و ان اران کان هیران از جمله کلمه که استعدت از افعال  
و محس فدادن است بسم و شرط است بخیر و در کلمه تون بود و چون کلمه  
جواز است نون را بر مرداد و او بجهت است که این اش و لم معنی استعدت را می

بمنز



گنزد که خداش بامر و پست اوست پس بعد از روز سیزدهم ذی الحجّه حجت داد  
 باکنند و متوجه دین شوند چون پنج تن رسیده حق تعالی امر کرد که بگفتند که کتبت  
 علمای بی وفای چه بگویم بود و کفر کند پس آنحضرت فرمود آمد و باز خداوند متوجه  
 فرمود که پروردگارا قوم من نوسند اگر این امر را ظاهر کردند تا من خودم بگفتند  
 پر عرش کرد و بار من با او نشاء الحاشیه پس حضرت در صحیفه نور با لای حضرت شد  
 بر دم کردند گفتم ایها انس من از آن گتم چون از رجا بنای ایشان گفتم  
 یا رسول الله حضرت فرمود پس بر کرم مولای اویم علی مولای اوست خداوند او است  
 اورا حوت ارد و دوسم داربر که او را شوم دارد و دیگر نکره او را بر او کند و او است  
 کن هر که او را اعانت کند این جیس گشت خدا کند که اطاعت او در آن روز گواهی  
 و اینست که بعضی از ولات خنده گفته که چون بار کردی جز بنی نازل شد و اگر  
 کنا انهما الرسول بلغنا ما انزل الیک من ربک وان کنت فعلت  
 فخالفتک و سائلک و الله یحضرنک من الناس خذ فکفتی ان  
 نزل شد که بعد بر خم سیده بودیم و مو ابر بر کرم بود که اگر کشتی زمین گفتم  
 بریان میشد پس فرمود کنه که مردم صحیح شوند مفسد و او و در سلطان  
 و عمار را امر کرد که در زرد چشمان را بر او بند و سنبله را بر روی یکدیگر بگذرانند  
 پس بنی خنده و صاب بر روی اشکندند حضرت با او حرف خنده طولانی در آنجا  
 حضرت

حضرت و پادشاه او نمودند پیچ خنده در اکثر کتبت شیعری مذکور است و این  
 از خطبای شمشور سیرت است پس آنحضرت فرمود او را میگویم آنچه وحی شده  
 از جانب خداوند تو است و در کتبت که از کتبت علی عظیمی نازل کرد و دو وحی کرد  
 خداوند بوی مژگان آید را و فرمود ایها الرسول بلغنا ما انزل الیک من ربک  
 وان کنت فعلت فخالفتک و سائلک و الله یحضرنک من الناس خذ فکفتی ان  
 تقصیر کردم تو رسید آنچه خداوند بنورش از او بود و درستی که بر سینه نازل شد  
 کرد مولای تو را خنده و خنده علی که بگویم در حضور تو موم و اعلام کنم بر سینه و سینه  
 این اسطبل خنده نیز است و لام شب بود از بنویز و بنویز ایها انس که حق تعالی  
 گفته است علی را از زکات شامی و در جلیقه زین و لامی که در جهت اهدات او بجز این  
 و انصار و تابعان بری و شهری عجم و عرب و برآزاد و بنده و بر کویکت و بر  
 و بر خنده و سیاه پس و کسب بر همه روت و کف و شرف و امش و است  
 بر که مخافش اولند و مردم هم که تصدیق او کند ایها انس بنده گنزد که  
 نیکو اندیش قران را که علی بن ابی طالب آید و مردم بری کس و طایفه در آن  
 مر که از سبل بهم رسیدند که در قران آید و در کتبت و از همه جدا شد  
 نیز در آمد و صلا شرف و پادشاهی زمین از بلای صدی بعد از او بجز  
 زو و بلای علی را که شرف بنسب با بالارد و یکدیگر چو پائین تر از خود باز کرد

دست در ایند که گفتم ایها انس کیست اولاً از رجا بنای شما صحت که خداوند  
 پس گفت بر کرم مولای اویم نیک علی مولای اوست خداوند اوستی کن با او  
 وحی کند و دشمنی کن با او و دشمنی کند و بیاری کن هر که او را بر کند و او را  
 او را او را که او را ایها انس بر سینه که مر که از بلای شامی که در اول کتبت  
 او و دوسم نیند را در علی را که شعی و بر شعی و در کتبت و در کتبت و در کتبت  
 و مورده حضرتان طاف نزل شده است و غیر آن سوره بنا بر شعی و در کتبت  
 اسلام زمین است که گویند که ستم بصیرت کتبت یعنی کتبت ان محمد  
 در زبان کاری اندر که ایها ایان آورده اند بولایت ۲۰ اعمال صالح که در  
 با عا ش و رعایت بگذرد خود و وصیت کردند که کتبت را بفظ دین حق کتبت  
 علی و اولاد او و وصیت کردند که کتبت را بصبر نشما و شدت در غیبت قائم  
 محمد پس بگروه محمدانم و زینم مرا استقیم راه است خدا که امر ایها انس  
 در روز همد که سوال کنند از خدا ابرایت بیوی آنرا و بعد از علی و بعد از  
 از سبل که نماند و بجز نیستند موم ایچی و راستی دور سی که زبان کردیم  
 ش و در غایت حق را از بعد از این خطبه دعوت میکند شاد که مصافح کنند موم  
 طاف و بدانند که حق میکند از بلای خدا و علی است که میگوید از کتبت و در کتبت  
 میکند از بلای او رجا بنای خدا پس بر کتبت این است را این خود گفتم که

با و عا بد میگردد و بر کوف کند بنی با خدا عهد که است بران پس بفرمودی خدای  
 مر که بزرگ خطبای که کرده و موم شمشا نماند ایها انس که بگفت خود صاحب  
 تحقیق که خدا امر کتبت که از رجا بنای شما اقرار کردم که زبان گویند که بر  
 با شعیر سینه ای با از جانب خدا و وصیت میکند که بر این امر دلجمای و فریاد  
 ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میسیم و بر این نهیست  
 میوم و شعیر و تصدیق کنیم و شکت درین نداریم خدا و تو و بعلی و با آنها  
 علی بهم بر سینه و هم را اید کردی و ایمان آوردیم و هیچ چیز را از این عمو و دو  
 که فرمودی فراموش نکنیم در اضی حق گفت وصیت شما میگویم پس حضرت سینه  
 فرمود که محمد و وصیت ملامت بیک تهر کردم با هست حضرت عاصران افغان  
 بر سینه پس گویند که با شنیدیم و اطاعت کردیم و در غم شیم پس موم سینه  
 سبل کند که در که با شنیدیم و طاعت کردیم امضا و او را رسول او ایمان آوردیم  
 با این بر لاهی خود پس آوردند حضرت رسول و حضرت علی علیهما السلام و دست خود  
 بر پیش کردن آنحضرت نماز ظهر و عصر را و یک وقت سجده آورد و در روز  
 سبت بود اما آنکه نماز و بخشار سینه در یک وقت سجده کرد از کتبت شمشور سیرت  
 و یک وقت و این خطبه شعیر است از شعی علی شیعه و شیعی و علی بن ابی طالب  
 جانب آنحضرت با قر و غیر او رویت کرده اند و این عهد وصیت در این عهد است

در غیر آن در حجر الوداع واقع شد و در حدیث دیگر از حضرت عمار بطریق معتدده در بیان  
 کثیر چنین روایت شده که بپرسیدند پیغمبر بفرمود که چه میفرمایید در این راه که در آنجا  
 پیروزان و ولایت خداوند عالم سلام برساند و پیغمبر فرمود که من هیچ رسولی را از آنجا ندیده  
 که بعد از آنکه در آن راه تمام کرده ام و حجت او را بر خلق تمام کرده ام و پیغمبر از آن تو بود  
 مانده که بر دم زنده بماند و هیچ فریضه هیچ و یا فریضه ولایت حضرتش بعد از آنکه تو را  
 زمین را از حجت خالی کردیم و خالی نمیکند از دم و خدا را تو را امر میکند که جمیع مردم  
 خبر کنی از آنکه من هر باو را بر زمین باقی بماند و تو بپسند و شریع و فرائض حج را از تو  
 یاد گیرند و تقوی بر ملاست حضرت علی بن ابیطالب نیز کسی در رؤس شما دیده که مردم  
 بشنوند و تمام حجت بر ایشان تمام شود پس حضرت منادان و منبشان بملایف جواب  
 فرستاد و ایالت و هر که او می پرسد قبول اسلام کند بود خبر کردند که هر کس بپسند  
 اسال که سال و رسم از حضرت و حج الوداع غیر است پیش از اسلام که هر چه پیش  
 شود و مختلف و غیره و او پیش هر چه حضرت می فرمود بشنود و بپسند و هر چه  
 شد و بعد از آن زیاد از هر کس بود و مشهور و صحیحی که است و در آن  
 از ایشان که در پیش بیت راستند و مناعت که با سایر می که در دنیا بخوانند  
 پیغمبر است میر المؤمنین را اگر کوفت و ایشان بیت را راستند و مناعت بود که  
 کوسله و عمر ساری می خواند که در پیش تصدق صدای پیغمبر این که در مدینه و چون

بفرست

بفرست بپسند پیغمبر را از جانب رسول خدا که خدا میفرماید اجل تو نزدیک  
 و تو را پاره نیت از امری که فرموده ایم ما موسی را از پاره نیت خود فرستاد که او را  
 بجا آوری پس قدم در راه وصیت خود را و آنچه نیت از علوم آبی و تورات علم  
 آنپسای عقبه و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نیت از انعامات و مخرجات پیمان  
 وصیت کن بوسی خود و وصی و خلیفه تو بعد از تو که حجت موبت بر خلق من علی بن ابی  
 طالب است پس او را بر پا و در وصیت خلق را که با تو هر اینه اعلام کن که کثرت در راه  
 بعد از تو است و تازه کن عهد و پیمان و وصیت او را و پادشاه و پادشاه که در راه است  
 از او را و خلق که فرمودم که مولای ایشان و مولای هر مرد و زن مؤمن است یعنی  
 این ابیطالب نیز که هیچ غیر از او ندیده ام که بعد از آنکه کن در این بود  
 کردن نعمت خود بر کسی جز من خود و وصی و شمنان خود این حال بجا نرسد  
 و تمام نعمت موبت بر خلق من که است بعد از من است و نیت و نیت و نیت و نیت  
 میگردانم از برای شما این اعلام را بوی خود و مولای هر مرد و زن مؤمن که در راه است  
 و حجت و اخبرش بر خلق من و مترون است طاعت او یعنی است محمد صلی الله علیه و آله  
 علی ما اطاعت من که است و هر که صحبت من کند از محبت من که است و هر که او را  
 شنید مؤمن است و هر که کلام او را شنید که فرستاد و هر که در راه است و هر که  
 با او شرکت کرد از شرکت است و هر که ملاقات کند با او ولایت او در این است

و هر که با عدالت و ملاقات در خیمه من شود پس محمد صلی الله علیه و آله و ان  
 و پیمان که بپسند پیغمبر رسید از من شن که که خود را از انظار نرسند و پیکانده شود و نرسد  
 که کند و عدالت است نسبت بر المؤمنین امید است و سوال کرد از پیغمبر که  
 عالم عرض کند که او را از شرف من نگاه دارد و چون پیغمبر غیر من رسید که هر چه  
 پیش از آنکه پیغمبر بپسند و در آن زمان شد و در میان پیغمبر است از راه که شد بود  
 مسعود و عتاب و من فرستاد حضرت از شرف من همان صحابه کوفت و محمد صلی الله علیه و آله  
 سلام بر من و با من حضرت و فرمان مرا فرستاد می کند که با اینها از من بیخبرند از آن  
 هر یک فی علی و ان که گفتند که گفتند که و ان که نصیحت بر آن رسول از آن و ان  
 و حق صدقه بر من شود که فی علی در آید بجهت و در آن وقت که پیغمبر بپسند که او را در  
 قافل نرسد یک بجهت رسیده بود پس هر فرمود که پیش قافل را بر که دانیدند و در  
 نگاه داشتند و بجهت راست راه میگردند و در سر غیر فرمودند که در آن خطه طوبانی  
 کتب من کور است خواند و در آن خطه تفریح با است علی فرمود پس مردم هجوم آوردند  
 خدا و با بر المؤمنین از برای حجت و اول کسی که حجت کم در ابوبکر و عثمان و  
 و پیغمبر بودند و تا در آنست و اولی حجت میگردند و علی بن ابی طالب  
 چون در مدینه که انکار این قضیه بلیگه نماید چنانچه دارد آمدند و در آن زمان و هر  
 چند هم از خطبه که بعقده ایشان در ولایت نیت بعد از مدینه فاهر عاقبت او

که در مدینه

که در مدینه که انکار این قضیه بلیگه نماید چنانچه دارد آمدند و در آن زمان و هر  
 چند هم از خطبه که بعقده ایشان در ولایت نیت بعد از مدینه فاهر عاقبت او  
 در چنین موضعی فرود آوردند که با من صلح کن پس آن غنیمده اند نرسند و هیچ  
 نرسد که از خطه و مؤمنین این است است از راه  
 ایشان است و در مدینه خود روایت که است از برای آن که کتب رسول خدا  
 در سفر حج الوداع و در وقت که بر من بنزل غیر فرمود و آمدیم و با پیغمبر  
 در میان مردم که الصلوة جامع فی نماز حجت است هر چه فرمود و در  
 از برای آن حضرت نقشه نرسد از هر راه او کرد و پیش از آنکه نماز عصر نرسند  
 طار کوفت و فرمود که ای امیر المؤمنین از نمازهای ایشان کفشت علی  
 پس کفشت ای امیر المؤمنین که نماز اولایم هر مؤمنی از نفس او کفشت علی پس است طار  
 که دند و کفشت هر که نماز اولایم و ایم علی مولای او است پس کفشت نماز او است  
 با او دوستی کند و دشمنی من با هر که با او دشمنی کند پس کفشت علی کور را با او  
 ای پسر ابیطالب که دیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه و عمارت آن مؤمن است که  
 بجهت لک با علی بن ابی طالب صلح کن و مولای او و مولای هر مؤمن و  
 مؤمنه که رسیده است که با اینها از من بیخبرند از آنکه گفتند  
 نصب کردن پیغمبر حضرت علی را با است و منزل غیر فرمود و خلیفه از پیغمبر  
 سنیان و از فضلاء او روایت ایشان که است و آنچه خود کرده اند که است



بهر دروغ و قدرت کاتبش و خارج از اصول و غیره و قدرت و کجایش بجز خدا دروغ  
 مقدر بر شایسته است که آنرا دروغ و غیره در این اعراف و نکات است  
 و شایسته ای که بر غیرش بیایند و آنرا در روز بجز خدا و غیره است  
 حکما فی و این عقده و ضد ایضا فی و در حقیقت اصول از صحیح کم و در این  
 از دیدار این رقم و صاحب صحیح الاصول این دو وجه است فی در صحیح خود و در صحیح  
 از دیدار رقم و عبد الرحمن صاحب بن عبد صفا ابو نعیم در کتاب خود و ابو الوالی  
 عبد البر در کتاب استیجاب از بیده و ابو هریره و ابن بکر در کتاب غریب و زین  
 و صاحب شکوه از صحیح ترمذی و اصدی در کتاب استیجاب فی آیات را بوسیله حدیثی  
 و ابو بکر شیرازی و مرزبان فی از صحیح و بعضی تفسیر خود و خوارزمی در کتاب  
 خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی فی تفسیر عبدی از یحیی بن عقیله و صاحب از صحیح  
 ایمان و ابو سعید حدیثی و صاحب صحیح الاصول از صحیح مسلم از طریق بن ابی  
 در کتاب در مشهور از ابن عمر و ابن عمر که در خطبه ابن ابی عمیر و ابن عمر و غیره  
 که بر آنها از معتزین و فضلاء در روایت معتزله و از معتزله و ابن عمر و ابن عمر  
 ایشان و صاحب در پیشان پیش از معتزله و صاحب صحیح ترمذی را بوسیله ابی  
 یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک را الاخر و بوسیله ابی ایها الرسول بلغ ما انزل الیک  
 الاخر بطریق معتزله و بطورهای کون کون که هر یک است روایت کرده اند و در

و کجایی

و کجایی میسر شود که اندو وجود از قدرت از تقدیر و اجدا و غیره  
 و میگویند انا وجدنا ابا انا علی خالک یحیی عوف و از بکر در کتاب  
 در و اندو و در دست و این موافق بر شایسته و انا فی فلان نام  
 مشرب محبت که در اسرار و شایسته بود اسرار عبد و طایفه  
 این است چشم از بر صاحب روایات صحیح معتزله و بوسیله اندو صاحب مشرب  
 از دست ساقی بنی و یحیی بن کعب در کتاب استیجاب ابو سعید و عثمان بن شیبه  
 و بابر حق نیکو از اندو که عی از پیش بر صاحب بر بندار اندو انا فی  
 الاثر من الغیاب و و ایضا و در این استیجاب از صاحب در کتاب استیجاب  
 و ابو الوالی سم حکما فی و غیره و از ابو سعید حدیثی روایت کرده اند که از صحیح روزی  
 بر ناسته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و ما تم  
 علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و فیها یعنی امر از کلام که  
 از بکر شامی و ابن شمار او تمام کردیم بر شما نعمت خود را و رضی شدم پسندیدم از  
 شما اسلام را که درین شب بر شما پسندیدم و محمد نیکو خدا را تمام کردن آن روز  
 و نعمت بر شما و رضی شدن او بر شما و روایات صحیح علی بن ابی طالب و غیره  
 کرده است و خود از ابن عمر که گفتند عهد معتزله این آیه را همین بخوانند و بگویند  
 الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام و فیها یعنی امر از کلام که

در این زمان تا ملی است بجز خود از اعدا امیر المؤمنین حضرت که در روایات  
 در ای که بر میگویی ما عهد و من کتم الحق و انک ناصیه فان یوم  
 ما عهد و من کتم الحق و انک ناصیه فان یوم و ما عهد و من کتم الحق  
 بطور شرح این است ضروری بود و این را صاحب صحیح را نوشته و محمد بن اسماعیل  
 عوف در بصره و شرح قصیده است فین هذا قام النبی الذی  
 کان جملا بانصره فین هذا قام النبی الذی کان جملا بانصره  
 بر بی همتی صاحب حدیث معتزله و غیره که استیجاب پذیرنده و در صحیح  
 شود و صاحب حدیثی که حق و باطل را بشکند و از هم شایسته هر دو حق پان و کجایی  
 خود که احتیاجی آن میرسد کجایی قال الله فیها صمد جملا فان یوم  
 و طبرک من آنچه را که موربان شده و بعضی لغویین گفته اند صمد یعنی شاکه  
 و کجایی را گفته سخن و کجایی را که در جز و فون برودن کقولی لافا صمد جملا  
 فون پس بعد از آن غمزه و آیه ایها الرسول بلغ ما انزل الیک  
 پس بوی که بود از آن او که اشکارا میگردد آنچه را که ان مور بود و کجایی  
 اشکارا ندارد فین هذا قام النبی الذی کان جملا بانصره  
 بکلیه و انما الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام و فیها یعنی امر از کلام که  
 بر آن روز بفرموده و بعضی صاحبان صمد را از نیکانند چون آن

و ان کلمة فعلنا آخره  
 حدیث ترمذی را بعد و استیجاب طایفه از صحیح ترمذی روایت کرده است و محمد بن  
 طبری حدیث از ترمذی و در طرق روایت کرده و با حسن ابن ابی شیبه که در صحیح  
 حدیث معتزله و در حدیث کتب مذکور است و از ابو اسحاق بن علی بن ابی حمزه که در صحیح  
 و یحیی در بغداد در روایت صحیحی را دیده ام که روایات حدیث غیر ترمذی را در  
 ذکر کرده بود و بر شایسته نوشته بودند که حدیث معتزله و در طرق حدیث معتزله  
 موقوفه فعلی موقوفه و بعد از این حدیث معتزله است و بسیاری از صحیح لغویین  
 عناد و کجایی را فرار تو را از حدیث معتزله و هیچ فرقی از فرق اسلام تا ملائمه  
 که انما حدیث حدیث غیر ترمذی که بکلیه اشکاف در روایات او بر شایسته کرده اند  
 منقول است که آنحضرت را در شایسته بسیار میگردم چون آیه و الله یحیی من  
 القیامین نازل گشت بسیار که خود را از زمین برودن آوردند و فرمودند که بزرگوار  
 و عهد فرمود که ملائمه شرم حرم دارد و الله خیرنا و احفظنا و هو الحق  
 از بعد از این مور بود در روایات حدیث معتزله و صاحب حدیث معتزله  
 طلب از یحیی بن ابی روفی و صاحب حدیث معتزله را که بکلیه استامه بود و در کجایی  
 پس بوی چون این سال از او دید فرمود و لا یحیی فی الاسلام بعد لکم  
 ما عهد و من کتم الحق و انک ناصیه و چون روز عزیزی نازل شد

در این

یعنی چه خوب و نیکوت زید و آنچه الکیذب و چه قبح است در دفع و غیره از آنکه در بعضی  
 چون اگر بگفت مثلا در این مکتب یعنی چه مبارک است و غیره از آنکه ما بعد از آن  
 برود صف و بیان حقیقت و مایه تبارین هر دو صیغه موصول است کتب سخن در این باره  
 بیان آن نیست بلکه سخن ما در این باره است که ما بعد از آن شد و معنی خبری است از صیغه  
 نهادن و مایه تبارین خبر و انما طلب بعد از آن گفت دست را گویند و غیر از این معنی  
 دارد و اما در کتب در این باره است ملغ در شیدین خطی و فعل  
 حال است از خبری خطیبی فی کفه خبر مقدم است و ضمیر مضاف الیه راجع است به خبری که  
 مضاف و مضاف الیه است و کلمه مستله مؤخر است طبرک حال است از ضمیر مستتر  
 یعنی که راجع است بکف علی و یکنیز در موضع نصب است که حال خبر راجع به موصول  
 فی کفه و احتمال دارد که حال باشد از کف علی را فعلی مضاف است از کف و فی کفه خبر  
 بجهت تسمیة و توافقی صفة و موصوف در آن کلمه فاعله را فعلی است از ضمیر مستتر  
 او راجع است به ضمیر مستتر مفعول است که مکتوب صیغه تسمیة است  
 و مجرور است و در مضاف است فاعله که مکتوب و با کف و کفه خبر است و در آن کلمه  
 مجرور است بر صیغه معلوم از باب مثنوی مصلحت است و معنی خبری است در  
 که راجع است بکف یعنی مفعول بر صیغه مضاف است و مکتوب در مضاف است  
 و هم عطف است بلفظ مکتوب که در مضاف اول است و هم است از صیغه مضاف  
 در کوی

از لفظ کف چهارم محلا مجرور است و بر صیغه مضاف است مکتوب  
 در تحت بر صیغه مضاف است مکتوب خطبه خبری است در صیغه مضاف است  
 مبارک است و در صیغه مضاف است مکتوب خبری است در صیغه مضاف است  
 بود خبر حضرت علی را چه که می است و در آن کسی که گفته شده بود یعنی چه  
 بود و در خبر چه که می است و در آن کسی که گفته شده بود یعنی چه  
**بقول و الا مالا من حوله و الله انشا شاهدت**  
**من كنت مؤلا فهذا كمولي فكم ترضوا و كلفتم عونا**  
 املاك جميع ملكات است مثنوی خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و صاحب اختیار و ملک یعنی عالم در حق است مثنوی است که در خبر مکتوب است  
 مکتوب بسلام و ملک است مثنوی خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 که خبر و مکتوب است و در آن خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 ای انشا شاهدت و اینها در مثنوی خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و زبان فرشته و آنچه بپوشاید زاننده از شکم پروردگار و در آن خبری است  
 و این صیغه مفعول است از دستور و مکتوب است و مکتوب است و مکتوب است  
 و در خبر مکتوب است و در آن خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
**من كنت مؤلا فهذا كمولي او لا تصرف و ما ك صانع**  
 در کوی

و شده و آت رضی بکسر نون شوی می شنیدن و اطاعت کردن و اجابت کردن  
 ترک پس این است نزد صانع فهم که گفته شده از دو کلمه ترک پس این است  
 و ضمیمت صحیح بر بیان مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 بیان میگوید مفعول از مثنوی خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و الحال و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 الما ضمیر و مجرور محلا مایه تبارین و نظرف مثنوی خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 الحاله و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 ش به خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 او مفعول است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 موصوفه که گفته شده و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 المضاف الیه مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 تقدیر را فاعله مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 بنا لشرفه از مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 که مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 جمع مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ

که مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 پس راجع است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 مبارک است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 که در خبر مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و انما راجع است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 خوب است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 که مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و فرمان فرماست پس بزرگان قوم و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و سعد بن قاصد عبد الرحمن ابن عوف و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و عمر و ابن الص و ابوسبی اشیر و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و ابوطاهر الضاری الحارثی و مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 قوم مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 نیت مکتوب خبری است مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ  
 و در بعضی سخن مکتوب خبری است مکتوب است که مکتوب یعنی پادشاه و بزرگ

صبر بر این غیر مشروط بریدن لب گوش و بینی و دست و پیش کردن مال و دیگر  
 و مراد از وحی اول است یعنی کردید قوم چشم آورد قوم را این کار است  
 یعنی با او و غمهای ایشان را می بردند صد سخن پیش که این کار غیر مخصوص  
 المؤمنین باید بر علیه صلوة و سلام هم از لاله و اعوان و اهلام کردن حضرت  
 خلاف آنجا بیالقوم و بردن پنجه حضرت علی را با نایب سر و در و در و در و در  
 و رؤس فرمودن که هر کس مولا را خدا علی مولا بنزد این بود که یکا گوش  
 آن قوم را می بردند آن قوم از شنیدن این وصیت و خندان عهد غنچه  
 و پیدایش شدند اما که وصیت پیوسته از برای افاق و کفر ایشان نرسیدند  
 شدند چنانچه در بعضی از نسخ خداوند فرستاد و در قوم را این خداوند  
 درباره ابر المؤمنین استیجاب بود که گوید بر آن قوم مجرد الاناف شدند  
 فَاَلَمْ تَعْلَمُوهُ وَحَسْبُ مِنْهُمْ عَلَى خِلَافِ الصَّالِحِينَ فِي الْاَصْحَابِ  
 فوافتموه فانه تهمت او اقراره و تفریح و تقیدت کونیه یعنی این کار است  
 اعلان نصیله این که پیوسته را مسموم کرد و در کفشان این کار را کرد و از برای  
 مینویسند پیش او را در کوشش را در کوشش فرمودند و تهمت خداوند  
 و مشتاق از جنود و نند و دست کشیدن از دعوت خود یعنی فرستادن  
 و جنود نند و نند یعنی فرود آمدن بر آرمه و لازم معنی اول قوم است و خداوند

شدن و بنا بر این ضمیر تائید که در دست مستتر است راجع است بر تهمه که از قاصد  
 مضموم شود و بنسبت اعدا لولو اهو اقرب للثقوفی که هو راجع به است  
 که مضموم شود از اعدا لولو و مشتق است از برای اعدا لولو یعنی تهمه که در پیوسته  
 و کشف که آنجا این کار که در حقیقت بود و آن تهمت یعنی تهمه است  
 مخفی بود از ایشان تا وفات آنحضرت همین که آنجا بیار بقا ارتکاب فرمود  
 کشف آنچه کشف شد تا آنکه کشف که پیوسته است و حقیقت دین داری که خلافت  
 خدا بر همه صدر است و با شرف خود بود و تا او خدای شد به است و این  
 اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و اقرت زیل که صدق اقام الصلوة و ایتاء  
 الصلوة بود و تا بجهت اقامه اوصیوه خدای شد و تصریح که با این فایده  
 که پیوسته عدم تائیس نور ولایت بود و او ایست و بنا بر این سخن علی متعلق است  
 بر فایده و جماعت منتم کرد اندیند جمله متوجه است، پس متعلق و متعلق یعنی  
 عا در ممول یعنی تهمه که درینند او را بر خدای خدای کردن مردی که او را  
 و صلح است یعنی علی بن ابیطالب و صلح الی انما بود آن تهمه مخفی صادق و صلح  
 مبارکه حضرت علی است و صلح که گویند که در پیش سر او میباش و علمای  
 گفته اند که صلح نشانه و علامت نیکی و نجابت و شجاعت است و در بعضی از نسخ  
 حش واقع شده بر شیخ حاکم و درون او مشتق از حش و حش یعنی حش

و بهر بلا کردن و آرزو مند شدند و لذت آنجا افشا و میسر است این سخن  
 مستحق است بجهت و خلق را با کبریا و سب و با خود و خلاف کبریا  
 و مصدر است از این صفت چون مخالف است مخالف و بنا علیه سخن  
 که مسموم کرد اندیند او را در نصیحت علیه سلام و این تهمت میبود از ایشان یعنی  
 از نشان قوم بر خلیفه علی یعنی مستوفه با این تهمت نشدند که پیوسته  
 میداشتند کینه و مخالفت و عداوت حضرت علی **فَلَمْ يُولَوْا الْعِظَمَاءُ**  
**وَأَدَلَّهُ فِيمَنْ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** اقول در باره این سخن  
 خداوند در فضول بر پیوسته فرود آمدن بر آرمه راجع بر قوم  
 مضموم که با بر راجع به پیوسته است که در تحت تهمه است راجع  
 بعضی و بجهت کفر و منافقین و اقوام تمردین و مژ در زنده از برای  
 و تحت معنی خود پیوسته ذکر شد که پیوسته یعنی آرزو مند شدن است پس معنی است  
 بر این تحقیق که حقیر که در چنین میشود که پس تهمه که اندیند پیوسته است  
 و دنیا داری با او آرزو مند شدند سخن و جماعت آرزو مند شدن  
 لام بر مخالفت مردی کوی که صلح و خوشقیامه و افضح است و بهمان آرمه  
 جناب ابر المؤمنین راجع و تهمه که در کفشان بود در بیان  
 بر کز نالم که با هم هر چه در آن شناس کرد اگر سخن کنند که پیوسته  
 القوادت

القوادت و حال آنکه در این است مضموم است زیلا که صدق است و از جمله  
 و صفت پیوسته در عبارت موصوف هم و مکر بودن عین صلح منافات دارد  
 قوادتی که مضموم است بر فرجه جواب گویند که صلح از صفت بودن قطع شده و پیوسته  
 از برای مبتدا و محذوف و فایده است که اگر از جهت رعایت شرف فرجه خواهد بود  
 و رعایت روئی با عیش شیر اعراب شود چنانچه پیوسته است که قاید شده اند و سخن  
 که این است بعد از این توضیح و شرح استماع بر کوشش و معنی صلح در باره  
**اغنيهم المصيبة حتى اذا وادوه في كيدهم وانصروا عن**  
**ضيقنا ما قال بالامس و ارضى به واستقر و انصركم ما**  
**و قطعوا اذ حامه بعدة فسوف يجرؤن مما قطعوا** بر آنکه  
 که از زجر و قیامه است از برای شما شایسته است و قول خداوند که فرمود  
 سوارات پوشیدن و پنهان کردن که در کور نهادن و محدود کردن  
 کنند نهایت را در آن نهند و محدود ملام و سکون حد و محدود یعنی اول  
 و ثانی شکار که در کویف که گرسند که در نهادن مرده و مویا به یاری کردن  
 بر آنکه تمیز جمع و در زده و پیوسته است از اضر و اجابت است از آنجا  
 از زجر و مسلمان و از زجر و موقدا و سایرین رضی الله عنهم که کفن و دفن  
 بجا آورند و پیوسته است از لفظ ضعیف و راجع به پیوسته است از لفظ ضعیف

اشفاق که با بقا نه کوشه مثل او انانی و شائش و اهل انوار سببناشین و عیان  
 علیهم اجمعین و اگر کفر شود که این معنی ستم ملکیت نیست میگویم ملکیت نمیزند  
 یعنی از ابدیت بیخود است چنانچه بعضی از عقیده کفر اند که در دوره شرح در آنجا  
 باشد در بولد و تفرزه و توقروه و تسجوه بکره و همیلا ملکیت نمیشود زیرا که  
 و توقروه راجع بکفرت سول است و غیر تسجوه راجع باشد لایه است و اگر ملکیت  
 مضایقه کنیم و میگویم بعضی از اهل عینت ملکیت را که در سیدانند و غیره است  
 و هم بر ضایر بقوم ستم حق اللوم من فی پیش راجع باشد که بنا و غیره موارات و در حق  
 مذکور ضلالت و تور و حال که این قدر از این انصاف نشود بلکه تسویه در حق  
 پیغمبر نبودند و در تصدیق بی ستمه مشغول کار و بار خود بودند و با یکدیگر کفر  
 و تفریق میکردند که چگونه که غصه خلافت شود و دست بجای امیر المؤمنین علیه  
 السلام را از منصب است و ریات کوتاه شود در جواب گفته میشود که در انصاف  
 که ملکیت ضمیر در این است نشود و در حق آن قوم لعین پیغمبر این را و حال  
 کار را که در انصاف نشود رسیدت تعاره است یعنی منظور از نظم در این کلام  
 تشبیه است حال بقوم را که در این بعد از وفات آنحضرت کما لیس از این  
 ماندگان که او را در حق کنند در واقع بعد از انصاف از حق بی فاسد ملکیت  
 و صیای او کنند و ممکن است کلام محمول بر کتب پیغمبر با این نحو که میگویم که در آنجا

در حق

و در حق همان موت است بیخود است که در موارات و در حق را در حق  
 در آن که در حق است چنانچه علی بن صفی و پان بان انصاف که اند و ممکن است که غیر حق  
 تسبیح باشد بعت را انکه نور و حق که در شرح در حق است و صیلت که در موارات  
 و شت بعت بر تبت که بر زبان غیوان آورد و از آنچه تا علم گفت که بعد از حق  
 مخالفت که در حق صدیقی فائمه و دست ستم عاصف انصاف و انصاف  
 ستم سابق است که ستم کرد اند نیز پیغمبر خدا را بر وفق و سید حنیف و حق  
 و جلیب نفع و دنیا واری و حال که خداوند عالم در باره آنجا ب شهادت میدهد  
 و بیفزاید و ما نطق بعین الهولی ان هو الا وحی فو حی یعنی حکمی کند  
 از روی خواهش نفس از پیش خودیت نطق و کلام او که وحی منزل که با حق  
 الهی و او را بان کلام نصحت میدهد و پنهان بود این کسند در نیت و حق است  
 امیر المؤمنین ۳ تا وقتی که پوشانند و پنهان کردن آن اقباب عالم جان و  
 در حد و قدر که در حق او و منافع کرد در جمیع آن سخنان و وصایا را که در  
 گفت از برای ایشان در بدو یعنی در پیش و وصیت فرمود بان و بدل کردند  
 پیغمبر و سران ابری نفع و فایده دنیا و آخرت را و پاره پاره کردند از برای  
 کوشمهای او را و پیوسته چنانها می اورا بعد از وفات او پس بر روی  
 میوزن سبب آنچه قطع صدرا ستم پیغمبر را کردند و خویشان او را پاره پاره کردند

و هر یک را در دین کشند و شوق حشمت و جزوی قطع و لغزین بقوم خواهر سید  
 سید علی از محمد از قطعه از کلام یعنی پاره پاره و کفر که در انصاف و خوب و دنیا  
 پیغمبر است که بجهت نشیندن قول پیغمبر و حق گفت حضرت امیر المؤمنین ۳ اولی خطاب  
 جناب امیر را که در مذمه بعد از آنجا باینه بضر بیخود پیغمبر در هر اجابت شمس کردند  
 و تانی خصمیت لام حسن مجتبی را که در مذمه و بر ستم هفتاد و چهاره حکم مبارک او را  
 کردند و تالی حضرت لام حسین ۳ را با هماد و حق لغز از بلوران او او را در حق  
 و مادات حسنی و عقیلی پاره پاره کردند و بر ستم ظهور ایشان را با یال ستم سبب کردند  
 و عیال و دختران آنحضرت را با سیر بفرس و سرهای مطهر و متوربان نکند که در حق  
 پامال خاک پای ایشان بود بر ستم که در مذمه و بار بار کرد و اندیند و هر یکی  
 اندیشند و سلم این عقیده که ایچ میخام گذار بود با جو فرزند پسند پاره پاره  
 و سرانجام با بقاره او بخشند جوئی یعنی ستمی است این عقیده که در  
 احکسای صیسط و سنول و سبب مطهرش نکند و در مذمه و ستم جناب امیر  
 کردند و دستش را بستند و ستم بری امیر را ستم و آنحضرت را نشین و کتسم کردند  
 و بخش غیبت حضرت صاحب الامر بعد از وفاتش و در عالم تیره و تاریک کردند  
 همه امور مذکوره و واقع شد که بجهت نفاق و کفر و طغیان آن دشمنان بی ایمان که  
 پیغمبر را بقول کردند و در روز وفات پیغمبر در سفینه حشمت اندو که کفری

از کتب

از برای خود با همت برآوردند و دست از خدالتین ولایت برآوردند و از شایسته  
 استقیم کشیدند لشکر خدا و ملائکه و پرستش موجودات در ذمه ما ذرّه کمان  
 با و خداوند است که نلامه عصف کرد و **اللهم عذی بعمدا بنا الیها**  
**لستغیث منهن اهل النار و لا یجاء بالفاهاز با صاحب النار**  
 ما در با قطعه آنچه چنان احتمال دارد که موصو که باشد احتمال قوی دارد  
 موصو که باشد احتمال قوی دارد که در مذمه کتبهای پیغمبر و ستم پیغمبر  
**و ان معوا عذی امجولاهم بنا لکان فایه ان معوا**  
 دل بر کاری نهادن و زود بلبلر لیه و جویدن خروش در او در حق  
 عذر سکون دال موفایمی کردن و در حق جلد و مکر مجازیه احتمال شود است  
 زبان کار شدن و زبان کردن و هلاک شدن و تبا نسف و سبب باینکه مفعول است  
 و می مش محذوف است و تقدیر او چنین است **اهلککم الله هلاک اذ**  
**خیر و احسن لنا یعنی خداوند ملاک کند ایشان را هلاک کردنی با زبان کار**  
 بزبان کار شدن عظیمی و از با معنی اجماع و غم خرم کردن را نیز گویند و  
 و تبا یعنی قطع و هلاک نیز آمده یعنی دان ستم و اجماع کردند بر ستم  
 و غم میوفای که کردند ملاک است که تبا یعنی غم خرم کردند و بعضی از  
 ارزاز معوا اندر انصاف و واقع است یعنی در دل گرفتند مکر و جلد را از برای

وینت پیوسته و قسم خوردن و یکدیگر که اگر گشته شود میبرد و کند از مذکر است و عیال  
با هم است او برسد و قهر خدا را بخت کثیر العوالت این پنج است که شرح شد  
از زمان حق علیه السلام و الزمان و کند در روز محشر در مسجد حقیق که  
در اینجا یعنی در زیر کعبه کفایت کرد بر گردن و ناید این بیت خواهد کرد  
مسحوق در است که او را مال کینیم شش از آنکه داخل شد چون شش  
نفر از ملائین که کسی بخویش آن بقری و شرح بیت قول و الا  
مخیر خویش بقا نکوشد و عقیده که این آنقدر است که آنقدر را مالک  
و آن عقیده بود میان محمد و او پس گفت نفر ازین است عقیده و عیال  
چرا نشسته که چون حضرت بخارسد تا او را دم دهند و چون نام حضرت  
ناز کرد و اصحاب حضرت پیش نشد و حضرت بر ناله شد روی سوار بود چون  
جبرئیل آمد که آنقدر را که جمله دنیا در کین نوشته اند عقیده که تو را  
کنند پس حضرت بعقب نگاه کرد و گفت کین که عقیده است خدایه کفایت  
یا رسول الله فرمود شدی آنچه می شنیدم گفت ای فرزند من کن چون بزنی  
رسیده اند که در این دنیا همه پیشان و نامهای پران ایشان چون نمازی  
شیند نیز بر فشد و داخل قافله شدند و شران خود را عقل که بود در  
گذشته و بعد مردم با حضرت ملحق شدند و حضرت شیران ایشان رسیده و شایسته

گفته ان کدام جهت از چون حضرت از عقیده بر آمد فرمود چه جهت از در که  
در خانه کعبه هم بود که شده اند که اگر محکم گشته شود میبرد کند از مذکر است  
با هم است او برسد پس بعد از این چنین قصدی نسبت بنزد چون این است  
و حضرت آنقدر آمدند و گویند یاد کردند که این را داده را که در آن  
این آیه را فرستاد و مختلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلاما  
الکفر و کفر و بعد ما یسألهم هم و هموا ایما که ما قالوا انما انزلنا  
و در حدیث از ضایفه مذکور است که آن عقیده است می بود بر شش و حضرت که در  
علیه و ملاقه و در آن بود که در آن عقیده است می بود بر شش و حضرت که در  
منافی و به بار از یک کرده بودند نگاه از عقیده آمدند و در بار از یک  
آفر انداختند و نزدیک بود که در آن حضرت صلا زد او که ما کن پیش برو  
با که می باشد با عجز آنقدر قدم از قدم بر زمین است چون دیدند که قدم کردند  
نزدیک آمدند که ناله را بلند از پس زمین و عقیده شدیم روی ایشان فریتم  
و شتاری بود پس ایشان نوسید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی  
ساختند و در بفرمان ایشان همه آن چهاره نفر که در خانه کعبه با یکدیگر  
امر هم بودند بود و همه هم در همان ترتیب سابق ذکر شد و در آن  
دختر جوها که در عیال هستی قریش را در اشتهار است این قصه که از آنستیم

امین و علی بن ابراهیم و فرزند خدا و ملا که بر آنها و الیوم الیوم الیوم  
مستحق لعن و نفرین انچه خیر نیاید و سلا هم علیه و در آن  
عند اولاهو فیهم شیخ و در آن آید و کند که کند و در  
حوض جایی که در آن آب است جمع حوض غدیر و شفقت در خوا کرده کن  
نشود این و آن من همان خدا بر جهان شکن بر او بر حوض او فرود آمد  
حوض جناب سیر المؤمنین است ساقی است بنگان با در ضلالت که ای را در حوض  
شک لبان روز است نیز فرغ از آنکه مجنون آید و اقی برابر و سقا هم  
نشار با طهر و اسی و آب بنده آنقدرت و زده نفر از حصون فرزندان  
آن جناب است و آنجناب درباره آنها شفقت کند و اولاد آنجناب یعنی  
محمد و آل محمد را نصیب نهیم است به شفاعت با شفاعت نسبت مبارک و  
و جان از بگویی و صبحان کفران از تفریح است و همان و بگویی  
در غیر موضوع غلام قبح است و آنست که از نظم و قبح متزه و بگریانند  
با بدان کردن چنان است که بر کردن بجای دیگران و از بگویی شمشک است و  
می و زمین قابض و است و الا نبره نشندن بزرگ بشوره زار در توفیق است  
از فخر و کفایت که موهبت بر است از زمین کعبه و میم و لا سم را پر کن خوانند  
و میم فهم را در این بیت با از تیره وزن شریف خوانند و او را کن که در

نظم علیه السلام در مقام نفرین کلام مایع و عدم و روش آنرا بخش که میان  
و سخن از حوض میان آمد این تقریب شروع کرد و نظم علیه السلام بر توفیق و توفیق  
کوثر که ساقی آن جناب ولایت است و ولی خداوند اکبر است و فرمود  
ما یابن صنعاء الی ابله نکل هو منه فما اوسع مصفا  
واقع در زیر اید نام کوثر است و مایع که در مایع عقیده مشهور است در  
کوثر حوضی است در صحرای قیامت در نزد بخت و در خود است که در حوض  
آن و ساقی آن ساقی المؤمنین با کس حوض از قول المکیه الا این جناب  
ولام استغین جناب علی بن ابی طالب علیه السلام است یعنی آن حوض که در حوض  
و آن گفت بر این که همه مرد و از ل و اب و در حوض سلام و درین بودند و از  
حوضی است که از بگویی و شخص آنجناب دارد و در آن بقدر ما این صفا  
و ایل است یعنی بقدر وسعت و طول که در مایع بلکه آن اوسع و فراخ تر است از آن  
ماین صفا و ایل است حوض که در مایع است و صفا و ایل است  
موصوف و موصوف است و در ضراوت و لام در از بگویی حوض صفا و ایل است  
تیک است این صفا و ایل است و موصوف است ای حوض حوض حوض و عاید حوض  
یون است و موصوف است و آن حوض و موصوف است و موصوف است که عبارت از این است  
با که خبر از حوض است با عیال حوض شده به هر ضرورت شریف و از آن در کلام است

و صفت بوزن حسره غیر منفرد است بحسب آنکه مدوده و تانیق و غیر آن نصب است  
 مدوده از آن حذف شده بحسب ضرورت شرک الایجاب و مجرور است و این غیر منفرد  
 بحسب تانیق و علیته و جبراً و غیر است و اما کلام در که در این صفت زاید باشد  
 ظرف و منصوب است و صفت منفرد الایجاب و مجرور است و متعلق بحسب  
 و تقدیر طایفه اول الحوض حوض محض علیه السلام و کلام الطوال الذکیان  
 او کون این صفت الایجاب و قول حوض محض الذکیان صفت الایجاب است بحسب  
 عطف است و افعال است کلام باقی بحسب است و اوج جزا و منتهی جزا و مجرور  
 متعلق است باوج و اوست و آنگاه تمام شده برین که در صفت است و تقدیر کلام چنین است  
 بمتن **بوصحیحاً** یعنی این عبارت که تانیق است حوض است و اگر چه صفت  
 ضمیمه کلام اللهدی و الحوض من ملاء و غیره صفت پاک کردن و آرایش  
 کردن از آب و تقدیر این است استحکام از دروغی برایش و علم و لو او در کمال  
 اینک شیعیان و مجانبان را بر مومن راه نجات پدید آورد و خود را بر مومن  
 بر نهند و لام و صواب خود را بر نهند و پندارند که راه است غیر  
 پدید کنند و بهر ایلام خود بحسب بر نهند و بر مومن از رفیق خود را  
 و مملو است از آنکه در است **فیض من فضله** گویند **فیض** کلام  
 او اقصی فیضش معنی دارد پس ارشدن آن نظری است چنانچه از اطراف

و فی شدن خبر و حکما شده خبر و در این شدن آب و شک چشم و پس  
 چیز و مردن و در اینجا مدعی اول است فیوض نیز معنی کون است فیض  
 و آیه که بعد از پر شدن فروردین از طرف حوض زینب پر خشنده و فروردین  
 و در وقت که آب را که از فروردین بسیار و آنکه از اطراف رودی زینب  
 از بسیار و فیض است نیز زینب را بسیار و چرخ بسیار را نیز که زینب  
 جمع و فیوض بند سرور و زینب را که کونید که فی الکفر که توحید است  
 و علم از صفت است در است مطلق نه بر این کونید و در این است کلام معنی است  
 بدو جهت یکی آنکه این خبر در صفت است که کجا لیر المؤمنین از آن شیعیان  
 آب میدمد و چون اینکه این خبر است صفوات و اگر در کونید علم نه معنی  
 جز زینب و کلام صفت او است زیرا که در صفت معنی شود و احتمال دارد که  
 بر صفت خوانده شود اما کلام از کونید معنی اول که با کلام از زینب که صفت  
 نیست که کلام در صفت و تعریف کونید باشد و در خشنده بسیار و چرخ بسیار  
 کونید و کونید را کونید بحسب این که در این بر او بسیار اندر خبر و برکت است  
 و بسیار از او بسیار است و کونید در معنی است کمال لغت و از اطراف  
 و علوم سخنه و آب پسندیده و عدل و فیض و صلوات و صلوات است  
 بری و متعلق است این و این کونید در معنی است بیانات از کونید خوب است

برتر از کونید است بر آنکه از آن و صلواتی است که از آن خبری از آن فیض کلام  
 ملاء و فیضی غم قیل پارسیخ در معنی است شرای خود که در کونید  
 خداوند که بحسب لیر المؤمنین است کونید بر او از برای مجانب و شیعیان روزی  
 کرد اندر رحمت مهربانی و دوستی نمودن رحمت ملاء است یعنی  
 فیض صفت شریف است از فیض و احتمال دارد که فیض صفت ملاء و اطراف  
 و فیض در لغت عرب معنی پاک رنگ شدن و سفید شدن و روشن و سپید شدن  
 کونید و معنی فیض یعنی سفید پس روشن و پاک رنگ یعنی سفید خاص فیض  
 مزین است با و مجرور است متعلق است به فیض و ضمیر او مضاف است به است باقی  
 بقرینه مقام هر چند که در کلام سابق ذکر شده و مقام دلالت میکند بر کونید  
 بسیار بهیض خبر مستند است و محذوف است ای ملاء پس کلام در معنی است  
 از این ملاء بعد از این که فیض صفت خوانده شود فایده ملاء و لفظ  
 و او است یعنی ملاء و لفظ او چنانچه در این است که نوشته است در معنی  
 میاید و از آنجا که معنی بسیار ملاء و لفظ او عطف است شرط او است که  
 فیضی است چون اکل است ترا بشیر و لایقند زینب بسیار و لفظ زینب  
 و لکن فیض کونید و لایقند کونید از طرف عطف است و صفت است  
 یا بعد از آنکه بعد از کلام مثبت واقع شود چنانچه کونید این است لایقند

زینب الاغ و او نام زینب الاغ و او فیض معنی نام که در علم خود است که کونید  
 بعد از لفظی و معنی واقع شود و بر سر غیر نیز داخل شود چون نام زینب لکن معنی  
 زینب الاغ لکن معنی هر کجا به صفت بعد از کلام مثبت خبر است و معنی  
 بلکه نامی کلام موصوفه خبری است که در معنی نام زینب الاغ و چون از لفظ  
 در حضور حکم مذکور را بعد از معنی حکم مسطوف علیه شفته شود از برای معنی  
 از برای مسطوف و خبر مذکور کرده نقل بودن او را در غیر آنچه ذکر شده  
 و کونید است که این و لکن مزین العارین و باقی ملاء بحسب است متعلق است  
 و اوج خبر است از برای ملاء و تقدیر ملاء اوج ملاء ملاء است  
 بر جمله اسمیه بقدر مذکور **فیض من فضله** گویند **فیض** کلام  
 ملاء و فیضی غم قیل پارسیخ در معنی است شرای خود که در کونید  
 کفتم و دشمنی کردن و افعال خاص است ای ملاء کونید بحسب دشمنی  
 حق را و مراد از فیض اول است حکم لواء و نشانه و وعظمت و مراد از  
 اول است هر ای رستی و راه است کفتم و راه نمودن کلام لایقند  
 هندلها هم واء در بر از برای غزایه است یا از برای الصاق است چون  
 اشرار کردن است یعنی ملوک کردن و صفت ملاء بعد از است  
 از عند الحوض و لکن الحوض نیز و لفظ ملاء فیضی بسیار و در کونید

حوض کوثر لواء که علامت برایت یافتن و نجابت یافتن صحیح است علامت است که  
نزد آن علم است و مادی در راه نماز است این علم همان لواء محمد است که قبضه قرص لایق  
روز قیامت به پیشوایان میسر میسر و بختیاب اورا برت حضرت سید مرتضی تقی قدس سره  
مذکور است او اضع عطف است بر اضع ممکن است که تقصیر از او نباشد  
تا لحن شیرین باشد که باقی در زین صورت ممکن است که تقصیر از او نباشد  
برزخ کو فیمن که از انون و رنگ هم تقصیر را بجا میزند و قولی  
از بلوی نیز به خودت همی و نه که در وصف کوثر فرموده است **مَنْ اللَّاتِي وَكَرَّ**  
**اَضْعُ رَابِعُ شَيْءٍ مُنْتَسِمٍ تَرْتِي زُرْقِضِ بَرَضِجِ بَسْتِ شَدَقِي خَوَابِرُ بُوْدُ كُرَّ رُجُوْر**  
لفظ اضع مفوم است سرش دو لب که زود باشد از دست نهاده می که بقصد  
شدت و بهر حال صبر و عقیده است از زوره باشد که باقی است و او در این  
و او عطف است از بلوی و از است یعنی برت یا یعنی او تخریب است یعنی در تخریب  
در این کفید می حوض کوثر را بقره شیشه گلی یا برشاید پس از فایره معنی  
که این بیت یعنی نصیحت علم بقره و ترس و حاصل معنی مقدم در بر فیض از جود  
**حَصَاةَ الْاَوْفُوْثِ وَ تَرْتِي بَانُوْرٍ وَ اَوْلُوْا لَمْ يَخْنَبُوْا اَسْمِعْ حَسْبِي**  
ریک است بقیوت کی از جود هم سرور است و او در بر بزرگ و معروف است  
مرجان مروارید خورد و اسم سنگ سرخ رنگ معروف است که در عالم نبات است

دون

ووزن آن فَعَالَتُ مَفْعَالَتُ یا مَفْعَلَتُ بِنَجْوَا و جِدَانُ و شَرَعُوْفَةُ اِنْفِ  
فِي بَسْتِنَانِنَا نَانَا فَجَانَا مَن جَانَا فَجَانَا فَجَانَا اَجْنَانِي دِيَاغِي نَانِي  
است بر کجاست نارانج مار آنگس جبهه است یعنی بر یک حوض کوثر  
و مروارید کوچک و مروارید بزرگ است بخنده است در این کشتی بخنده  
بر کبهای حوض کوثر و زین سیدن هیچ کشتی است که برت از آن حوض کوثر  
و کلیت صدی می شود و صدی یعنی علی او اولادش با و زین سیده مانند قولی  
اقر آری که در باره حوران بهشت فرموده **لَمْ تَطْلُقْ هُنَّ اَنْسُ وَ لَاجَانُ**  
**بَطْلَا وَ هُصْكُ وَ حَا فَا نَهْ بَهَا كَمْ مَنَهَا مَوْثِقُ مَرَامِعِ**  
بطی می جردان آب سید که در بطی و سکویند سجه آنکه می کشتن سید است  
و بطیخ و بطیخ جمع است یعنی جای فراخ که رفتن که بهای آب و سید که در  
رزه پسا بود و کجا فی الصحیح و زینهای مومن کجا فی الدستور و بطیخ جمع  
بقره قیاس و بطیخ جمع بطیخ است مسک که بر معنی است که بطیخ جمع حافض است  
حافظت تحقیق فاء و حاد که در جواب نه و جان کن بر زرا که نیند از جبهه  
و یعنی سرور و شاد گردن و شاد شدن نیز استمال شود و کجاست صیفه حوان است  
و معنی میظمن شده مانند کبیره و کبیره و کبیره که معنی شباهت و جوشش نانی است  
و در بیشتر معنی از لفظ منها پت عادت و جمله نیز میهنها جز است از بلوی صاف است

دون

و جود فانی بهر منزه عطف است بجهت استیم لایق بر جل بطی و شک و صفای  
منه یعنی مجرای کوثر شک است و کن رمانی آن کوشش در نهایت موقوف به نعم سرخ  
اسم مکان است از آبی که باقی باقی معنی عجب یعنی مکان که گفت آمدن یعنی  
خوش آمدگی و در این هنگام هر گاه که موقوف و سرچ خیرت از بلوی صاف توفیق  
مبتدأ است و سر خبر در و جبار از برای متعدد از یک مبتدأ جبار است  
سابق ذکر شد یعنی کن را و جوب کوثر مکان است از سرور و در مکان جوب  
آمدن و مکان بهاری و نزل بهاری است و عبارت دیگر مجرای کوثر شک است  
و اعراض نشان طبخش و محض خوش آمدگی و مکان عیش است چون مرجع مکان  
عیش در فصل بر سبب است بنابراین جمله بر صفت عیش است و الا حافات و کنای  
شبی مرجع می شود و همچنین چون مرجع لازم در عیش است لهذا عیش مرجع در این  
مکان عیش است که موقوف به سرور خوانده شود و در زین صورت موقوف به عیش  
مخزوف است ای موقوف یعنی کوثر عیش است جوب خود و شکفت آورد  
عیش است و محبت که موقوف بفتح یا به سرور و مرجع خبر مقدم است از بلوی  
موصوله ماون الوری که در بیت بود چنانچه **اَحْضُرْ مَادُوْنَ**  
**الْوَرِيْحَانُ ضَرْبٌ وَ قَاطِعٌ اَصْفَرٌ وَ اَضْفَعٌ اَخْضَرٌ** معنی سبزه است  
چنانچه در کتب است و در معنی شکفت و طرف مکان است تا در لایق و همچنین

کنده

کنده و تر و شاد است و صفت خیرت و از بلوی با لفظ صفت خیرت است  
او در این بیت معنی او است و موصوله در ماون الوری بسته است و جبار  
خبر مقدم است و ماضی و قیاس بقتل صفت خیرت است از زمانه موصوله یعنی  
نزد خلائق است از جوان و کنای نیکو یعنی از و شکوه و کلها و کنای  
که نزد خلائق است از جوان و کنای نیکو یعنی از و شکوه و کلها و کنای  
یعنی بسا بر بزرگ و پسا زرد و پس ریختن یا سفید تر از زهر سفید است  
اضع از بلوی تقصیر است چنانچه سفید است در بیت یعنی خبر حمت کوثر که  
فاقه بغایت زرد را گویند و حقوق معنی سخن زرد شدن است  
استعمال که تقصیر که ممکن است که موقوف و مرجع خبر مقدم است از بلوی موصوله  
که در ماون الوری است و تقدیر کلام خیرین است که گذر موقوفه اخلاقی موقوف  
مرجع احضر ماضی و صفت قاطع و اضع پس از این کلام اجزا زمانه موصوله  
که قاطع صفت است و سفید زردی از بلوی با لغت مقدم شده بر موصوله  
سفه بر موصوف است **اَمِيرٌ اَبَا اَبِيْ قَاطِعٌ وَ قَاطِعٌ هَا نَهْ كَذَبٌ عَدُوْلًا**  
**اَلْكُفْلُ اَلْاَصْلُجُ كَذِبٌ عَنْهَا اَبْنُ اَبِيْ طَالِبٍ كَذَبًا لَمْ يَخْلُقْ اَبِيْ لَيْسَ**  
قرصان جمع قرص است و قرص که در ذرف گویند و غیره قرص از چنانچه  
بگوشه کذب یعنی رادن و منع کردن است از اصل لاصع لعین کن جبار لکن

کنده

است و صلح کسی که نیکو پیش رو منور است بر او است و آنحضرت صلوات الله علیه و آله  
 جز با نعمت و حکم و سکون را در مصلحت جمع اجرت است اینست که اگر از بعضی شکر گویند و  
 جرب را گویند و این بر جمع است شکر اطلاق میشود و لا محذور است اینست که اطلاق  
 میشود مؤنث است و اضافه جربی با بدلت و تهنیه صفت بر موصوف هستند تا در اول  
 و جز در قطیقه شکر بجمع و شکر را به جمع شکر است و شکر وارد شود در  
 گویند و شکر نصف است و در فتح شکر بجمع شکر است و الاغیاب شکر هم در  
 زمره فروع و نزدیک است از حد الاصل غیر قدس است یعنی بی شکر یعنی شکر  
 به طبع است و آنرا هم است از برای بزرگواران و از برای صلح و از برای حال تعالی عطف  
 بر بی شکر بیست اول یعنی در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش  
 میکند از آن ابرو و قوه همان آن مرد صلح یعنی مردان و این مؤمنان علی بن  
 میراند و بر هر میگرداند از آن ابرو و قوه صلح بر طرب و طرب و طرب و طرب و طرب  
 مانند راندن و طرد کردن شکران شکران شکران شکران شکران شکران شکران شکران  
 که در شکر شکر شکر شکر شکران شکران شکران شکران شکران شکران شکران شکران  
 و درینند وَالْعَطْرُ وَاللَّيْلِيَانُ اَنْوَاعُهُ ذَاكٌ وَقَدْ هَبَّتْ بِيَدِ  
 دِيْلَمِيْنَ الْجَنَّةِ مَا مَوْرَدَةٌ ذَا هَبَّتْ لِكَيْسٍ لَهَا مَوْجِعٌ بِرَاكٍ  
 و او و عطر از برای استیفاء و کلام است و العطر است و العطر است و العطر است

و او

و انواع است از نیک از عطر و بر یک بر سپید است ذاک بر وزن را بر مصلحت  
 و طرب است و غیر است از نیک از عطر و بر یک و جمله قدس است بر نفع و طرب است  
 از نفع است ذاک که آن غیر است از نفع است و عطر و طرب است از نفع است  
 یعنی حرکت هبند است فاعله شکر است و چون نفع عطر است از نفع است  
 مؤنث است یعنی پس از آنکه تا نیک از نفع است از نفع است  
 و چون بدل مقصود است پس از نفع است اینست که فی الحقیقه شکر  
 در یک مؤنث است و تقدیر کلام چنان است و قدرت بر یک نفع و از نفع است  
 قایم نفع است که صفت است بر موصوف مقدم شده و موصوف به صفت است یعنی  
 موصوف بدل شده از شکر شکر شکران شکران شکران شکران شکران شکران شکران  
 نیز صفت است از برای یک و فاعله درین صفت و موصوف مفضل است  
 عطر کسرا و لوی خوش ریختن که خوش و دوروی لوی خوش فروع  
 و شکرش صغ او انواع است به بعضی بدین باد یعنی لوی خوش و ریختن  
 که نوز و هم عطر و ریختن و نوز و نوز است با آن عطر خوش فروع  
 حرکت دهنده که از نفع است و آن نفع است از نفع است و نوز و نوز است  
 که برود شکر از برای نفع است و نفع است از نفع است و نوز و نوز است  
 ساطع است در اطراف و جواب موصوف است که نوز و نوز است با آن عطر و لوی

عطر و ریختن

نسیج حرکت دهنده از نفع است که موصوف است یعنی لوی خوش و نوز و نوز است  
 آن نسیج که نسیج است از برای نوز و نوز است و نوز و نوز است از نفع است  
 خوش را حرکت میدهد و موصوف است از نفع است و نوز و نوز است  
 المؤمنین برین و موجب تطیب و نفع است و نوز و نوز است  
 و العطر او عطر عطر است و عطر عطر است بر لایق و ذاک است  
 شده بر هر یک از عطر و ریختن و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 کاف است و تقدیر کذا ذاک العطر و ریختن که نوز و نوز است  
 قیود غیر یعنی این عطر و ریختن در او کاف است و نوز و نوز است  
 طیبیون از نفع است که نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 از نفع است و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 از نفع است و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 جایی در نسیج است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 لا تفرقنا و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 دتوا منه لکی نشوا قبل لهم بنا لکم فاقصوا و نوز و نوز است  
 فالتسوا منه لکی نشوا قبل لهم بنا لکم فاقصوا و نوز و نوز است

نزدیک

نزدیک شدن از باب اول و مستعد میشود و عطر و نوز و نوز است  
 و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 گویند چون لکی لا فالتسوا علی ما فاکم دون شمس معنی دار و نوز و نوز است  
 و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 ذاک لکی قویبند و در این پستان نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 برای آن و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 آب و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 پیوسته که نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 لوی نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 شود از این مکان عالی و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 همی در قوم میدرخد و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 نزدیک بود و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 از حضرت علی الحسن و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 و نوز و نوز است و نوز و نوز است و نوز و نوز است  
 شعر با در این پستیم لفظ که نوز و نوز است و نوز و نوز است



یعنی آنجا که عمر علیه السلام در وقت صلوات بر او فرود آمد  
 حوض کوفه را بر آب خوردن گفته شود ایشان را که ملک و زبان کاری بود  
 و دست شام برید با دوازده برکت پس کردید بوی غیر بوی مرغی و بوی  
 که لام شام بود پس خوش کید را از او بچرخ و آب که را که بر کسب شما را بود  
 و مکان طعمی را که سیر کرد از آن روزان و بعضی نسخه های علم طعم  
 شده و طعم حای طعم را که بعد یعنی زهر که امید و طعم دارد پیش او برود  
 سر غلطان علی با علی حش غلطان عمر با عمر **هَذَا لِمَنْ وَالِإِخْوَانِ أَحْمَدُ**  
**وَأَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ بَلِيغٌ وَالْفَرْزُ لِلشَّادِ وَمِنْ حَوْضِهِ وَالْوَيْلُ**  
**وَالذَّلِيلُ لِمَنْ جَمَعَ** موالات دوست داشتن و پل در پی کردن بی ادبی  
 اولاد و غیره عبارت از زلفه و اولاد و طهرین آن حصه علیه السلام است که در حدیث  
 افتاد و در بر شدن و پروی کردن را که نیند و جمع غیر صرف است و غیره  
 بیشتر است و غیره صرفه و دشوین و دشوین و دشوین او در این است بجز  
 ستمت و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند  
 زلفه است و دست قول جناب امیر المؤمنین در وقتی که شعیب اولین و آخرین  
 این علم یعنی با حضرت فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند  
 یعنی فرزندی باقیم و بطور بدیدم قسم بر پروردگار که با آنکه مردم و ملک  
 کبر

کبر قسم ذل بغير اول خورد شدن یعنی این حوض و وقت صلوات بر او  
 منحصر و محض است از بوی آنما که دست میزد بر منی احمد را یعنی موالات و اولاد  
 سیزده و حضرت علی را و زده فرزندان را بر حق میزند و تابع و برتر و شسته  
 در سنگاری و در ناله و نجاست امر و محض است از بوی کسی که پاشد در حوض او  
 از حوض جناب پیغمبر که اذیت آن امر و جناب امیر المؤمنین علیه السلام است و  
 و ملاکت و عذاب از بوی کسی که دست او را در حوض میزند و از این حوض **وَالشَّادِ**  
**بِیَوْمِ الْحَشْرِ وَالْإِخْوَانِ حَسْبُ فَمَنْ هَذَا لِمَنْ وَالِإِخْوَانِ أَحْمَدُ** نام مردم بود  
 روز قیامت و روز شرف و شرف شرفی دارد و جمع کردن و راندن و بر آختن و  
 کردن و مردن و ملاکت کردن و روز قیامت را بوم شرف که نیند و فرزند  
 و بر آختن و راندن است و موالات را در آن روز جمع میکنند و بر این که نیند و فرزند  
 بصحای قیامت ریالت جمع را بر است ریالت علم بوده و سر کرده و پیشوارا که نیند  
 شده و ذرت شده جمع او ملک بکسر و او ملک یکدیگر بکسر و روزان شده و ملک  
 اول و ملک بیخ اول از نیت شدن و افتادن و ملک و شرفین ترسیدن کافی  
 ملک بیخ اول و سکون ثانی ملک کردن و آن ترسیدن بوم شرف  
 و مضاف الیه و نصب بوم به ظرفیت است که آن قسم اول آن ترسیدن شرف  
 الف و لفظ صبر و مجرور و ضمیر المجرور و عید لارایات و لفظ من متعلق

و بواللهیمان اولد تسلیم و نشو لک بجز مقدم و در کعبه است و مؤخر و اعتبار ریالت  
 آنس بوم شرف است از این ملک این یک بیت مذکور در حدیث است  
 سید احمد در اندیشه است و انی برای بوم نذ عوا کل اناس علیها  
 یعنی روزی که بخوانیم حمد با نام یعنی بگویم اسما فی که بطلان استی او را  
 سیدان یعنی مردم در روز شرف یعنی روز قیامت ایشان که پیش ایشان  
 میشیند پنج است پس چهار از آن علمهاست شونده اند و ملک آن روز از آن علمهاست  
 معنی آنکه در روز شرف خلاقیتها ریالت ایشان پنج است پس از آن پنج  
 چهار ملک است و خلاقیت پنج که در شرف چهار است از آن ملک و تبا که در شرف  
 در این بیت کنایه است از شرف اولام **قَوْلُهُ الْعِجْلُ فِي حَوْضِهَا سَلَامٌ**  
**الْقَوْمِ الْمُشْتَعِ** و فرعون و سیدی لانه هر عطف بر عجل ضمیر فرعون  
 راجع است بلفظ آنکه در صبح ثانی است و اگر چه گفته که در این هنگام اضی قید از آن  
 ساید و اضی قید از آن جز نیست است که اضی قید از آن که در شرف و عجل  
 واقع است و کلام سید است از بوی جو از و حین شرف نیست لکن بوم شرف  
 و سکون شرفین بزم سیدی محذوف است بوم شرف و مراد از شرف پیشوای آن ملک  
 هو ملک و ضل آنک و مضمون آنک روای دنیا و آخرت با بکر علیه السلام است  
 قیوم و شرف است و شرف اسم فاعول است از بلیغ و شرف است از شرف شرفی  
 در اولاد

در سواد و وفاء در فرایه قاصح است یعنی پس از آنکه در وقت فرعون  
 و رایت سار است که او روش است از آن چهار رایت که گویت شونده اند  
 از آن لاهمار ملک **وَالْإِبَاءُ بَعْدَهَا أَدْلَمُ عَبْدًا لَكُمْ**  
**لَكَّ أَوْلَعٌ** بقدم بقدم ال معنی بقدم است و لمر و سیه پوست که نیند و فرزند  
 نرم تر و مر و سیه را نیند که نیند لکن بقدم اول و شرف کاف مر حسین و نجی و کفایت  
 خرد و بزرگو و کوفه خورد را که نیند اول و لعل کون احسن و نجی و کفایت که نیند  
 او بر سر افتاده بود یعنی از نیند لکن کوع است و کوع کسی که نیند که در بند است  
 اید شرف کعبی و عوج جبهه یعنی دیگر از آن ریالت رایتی است که پیش ایشان  
 میایستد و مقدم میجوید بر بر و آن خود مردی سیاه پوست خیس خیس است که  
 خرافت ناکس است و یا غلام لکن کعبه است و مراد از این صراط است  
 که این اوصاف کوره نسبت او در خصوص او کم و عید بون آن که اول  
 سیاه و سیاه پوست است و بعد معنی غلام است و نسبت او بجهان کعبه است و نجی  
 کینر سیاه بود از زخیره این شجر و کینر سیاه است سیاه است غلام است  
 اصدا و اصل خطایند **قَوْلُهُ بَعْدَهَا الْجِسْمُ بِالْفَرْزِ**  
**لَيْسَ بِلَيْعٍ جَمْرُ بُولِ جَهَنَّمَ كَمَا قَدَرُوا بِهِ زُورُ عَرَبٍ وَبِشَرِّ مَجْرُومٍ**  
 از خدا تعالی بجز یعنی شرک نیز احتمال شده و در بعضی از لغات معنی عقد است

کرده بود در میان دروغ گمانی کز لشکر استبداد برنج شمر دین یعنی نوشیرون  
 گزیده شهر اصداد کردن یعنی دیگر از آن ریلات نگذاریست که شهرت و عزت  
 او رویه و شکر و کوه و کوه قدیر که در پیشگاهت که این صفه دارد که در پیشگاهت  
 کرد و برکت که استبداد در این پست یعنی استبداد است زیرا که استبداد یعنی  
 ماضی بیاید که این اوصاف نکرده از اوصاف حاد و غیره آنها و نیز بگوید  
 لعون کلب این کلب خنزیر از خنزیر ارمزاده صحیح است بوصف این اوصاف صحیح  
 وَأَمَّا تَعْلِيٌّ فَلَهَا تَعْلِيلٌ لِأَبُو دَاوُدَ اللَّهُ كَمَا مَضَى نَعْدَمُ كَرَمِ  
 و سپر احمق را گویند و نام مردی شش در از احمق بود و در ما که کما شش در از احمق  
 میکرد و باره باره عثمان برود میگفت أَفْئَلُوا أَفْئَلُوا فَنَلَّ اللَّهُ تَعْلِيلًا  
 یعنی پیش از خدا که شش در از احمق بود و در ما که کما شش در از احمق  
 عثمان است و وضعی که در این کان همو که شش در و بر او گویند و بجز این چون  
 با این صفت خوانده شود لا جرم رعایت روی شهرت یافته شده که گویند  
 که مصعب مفعول لا بردار نیست بلکه مفعول لا بردار محمد و ف است بجز قرینه وضع  
 جز است از مبتدای محذوف و تقدیر این چنین است لا بردار که نشوید و در موضع یعنی  
 آنچه شکست شد است و در حق او پدید آمدن کرد که خداوند او را تنگ کند این  
 و محمد همو که شش در است و از اعلم او یعنی فی سبطه اذ دعوا اليه

مَنْ تَعْلِيٌّ مَطْلَعٌ یعنی چه از آن آمده نکرده که گفته اند که در میان  
 بودند در وقت پیشانی علم شده بدیده بجز شهرت و عزت و کوه کوه  
 و شصت و فضیلت و شاعت و توجیح و ملامت و بجز این در محشر در پیشگاهت  
 در پیشگاهت و آخرین و دوست و دشمن را بگوید و فخر را بگوید و شصت  
 آمده کفر را بگوید و زنده و بعین العیان برینستند که رسوا می باشد از این  
 و بجز این که در آن پتان را بنام صاحب آن ریلات بخوانند یا اینکه پس از آن  
 زده و مشفق شوند و در جمله ناگسوار و ستم کنند و گفته اند که در دنیا  
 چهار تا در جهنم که گفته میشود و بجز اینست که هر گاه کسی در میان  
 خلاصی از جهنم بود اما بعد از آن و از مکان دیگر اطلاع ندارد و در وقت نماز  
 کا نوا میخواند و اعظم الله له و لكن کا نوا انفسهم یظنون و ما یفقد  
 حَدُّهُ وَ وَجْهَهُ كَأَنَّ الشَّمْسَ فِي مَطْلَعٍ و علم دیگر اینست که در  
 آن رایت میاشد و بی خداوند که بر او مومنین حیدر در میان روی میبارند  
 شد آفتاب در بنمایان آن آفتاب از شرق طلوع میکند پس در میان آفتاب  
 که کوه آفتابی صحیح و در است از جانب جنوب که در شب معراج دیدیم  
 روی آفتاب که بظرف آسمانهاست نوشته شده است نورا است و در روی  
 آفتاب که بظرف زمین است نوشته شده بود که علی نورا از زمین غدا

بَلَاءٌ فِي الْمَطْلَعِ حَيْدَرٌ وَأَبُو الْخَيْلِ لَهُ نَوْعٌ غَدْرٌ وَأَوْسَرٌ ذُو  
 قیامت ملاقات هم رسیدن مصطفی بر کزیده شده و اختیار کرده شده و از آن  
 مشهور و جبار و شکی نیست مشق است از صفوه و صفوه خالص غیر مشهور است  
 گویند و از باب افعال است حیدر در لغت عربی معنی شیر درنده است و رایت محمد  
 بر آن آوردن جبرئیل که لوی حیدر را از کوه جنوب که آن لوی حیدر را در کوه  
 آن بزرگتر از شمس و قمر است و دادن چرخ بعد از آن او را بدست علی بن ابی طالب  
 از حدیث مشهور است و لام حیدر در لغت عربی معنی حیدر است بر آنکه  
 ضمیر لیرا است چقدر که بعد از شمر از حضرت علی بن ابی طالب که رایت محمد  
 از کوهی آن حضرت بلند شود و بالای سر آنجناب نصب شد و با راجع است مصطفی  
 که لوی حیدر را اول جبرئیل که بلند کرد و بعد آنحضرت که بدست حضرت علی  
 سید بدین سخن در حدیث است و احتمال اول قرینت بلکه اقرب است از بعد  
 عند منصوبت نظر قبلی از حدیث مصطفی مفعول حیدر قیامت و او و در  
 الحمد و او را بدست و رایت محمد بستند و ترفیع بصیغه مجهول خبر است و متعلق است  
 ترفیع و لام لیرا در حدیث است و جمله و رایت محمد ترفیع مفعول است بنابر آنکه  
 حال است از مصطفی که مفعول مافی است یا از حیدر که عدالت هر چه حضرت است  
 احتمال ثانیه اقرب است زیرا که تعین و شرف است پیش علم و عربی که اقرب است

أَبُو حَيْدَرٌ کَ حیدر در حدیث حیدر مفعول مافی است و مصطفی فاعل است و در  
 ملاقات میکند سخنانی که حضرت محمد مصطفی و اکابر المعصومین و اهل بیت آنحضرت  
 و آسمان و بی خدا حیدر است و لام حیدر است و لام حیدر است و رایت محمد  
 لوی حیدر را از کوه جنوب که آن لوی حیدر را در کوه جنوب که آن لوی حیدر را در کوه  
 حیدر را از کوه جنوب که آن لوی حیدر را در کوه جنوب که آن لوی حیدر را در کوه  
 و مولی معنی آن رسید و مصطفی خبر است و لام حیدر است و رایت محمد  
 و مولی معنی آن رسید و مصطفی خبر است و لام حیدر است و رایت محمد  
 گویند و هم سیه را و لغات اضداد در زبان عربی است و جمله که در او جمله  
 بزرگ و شرف ترفیع لغت را که مشروط رسیدن و زیاد خواستن و پناه بردن  
 بنا بر این که مولی معنی آن رسید و مصطفی خبر است و لام حیدر است و رایت محمد  
 ای مولی و آنچه رسید است و مأموره تراست و لاجرم در وقت متعلق است  
 و لام اولام حیدر است که تقدیر او کوهی حیدر است و جمله که در او جمله  
 بر جمله آید پس بقدر حدیث مأموره را محلا ترفیع است تصدیق از جمله مولی و  
 مولی معنی آن رسید و مصطفی خبر است و لام حیدر است و رایت محمد  
 و آن ترفیع و محلا ترفیع را که در حدیث است و لام حیدر است و رایت محمد  
 که رسید است و مأموره را محلا ترفیع است تصدیق از جمله مولی و  
 مولی معنی آن رسید و مصطفی خبر است و لام حیدر است و رایت محمد

استمال شود بر این البته مستند است و مولی از جمله مستند است و اولی و ثانی و ثالث است  
 که از مولی معلوم است و کما موزه حال است از مستند و او اولی و او ثانی و او ثالث است  
 مستند است و کفر و نیرت و غیره از جمله امور است و مستحق است به تفریح و تفریح  
 چنین خواهد شد البته بعد از آنکه در مطبخ که در کتب کلام فیضال کوفی نام موزه  
 و اطال آن اثر تفریح مزاجی است معنی کار است بنابر آنکه مولی معنی تفریح  
 بر چنین است که او اقیست مولی است که بهشت نامور است از بلایا و در پس یعنی تفریح  
 عالم بهشت را در فرجه که در طاعت حضرت است و حضرت را مولی و سید و اولی  
 خود بدانند و پس از آن یعنی بهتم از زیر که در جلال منزلت است و پس از آن  
 ذلیل از مولی است پس در مولی معنی مطیع و مطیع و مطیع و مطیع است  
 چنین میشود که بهشت مطیع و مطیع و مطیع و مطیع است از بلایا در جلال است  
 ماوراست که پان افتاد و اطاعت بر این کار است که از آن اوست  
 احدی شود و در پیش از احوال او ترسد و پناه بخدا برده و که استیجاب است  
 الجسد و ان است و غیره در شان او و بفظ کوه بر فرجه با علی است که فیض  
 والتاد و شفاعی که از سر به بیها که است و از مجتهدین و پیشوای  
 در مرجع آن ممدوح العالمین اغیار الگوین میگوید علی جبهه  
 فیض التاد و الجبهه و صحنی المصطفی الخفا امام الاثنی عشر و الخینه  
 در پشت



و قبح نظیر بر و طبعی بر محلی با نوعی خداوند متعالی از بهر عیوب و زواید است  
 همه پیش از او نیکو و آدم در عهد علم و شکر و جوی هر روز و ماوی و میرا کوته  
 و لام را امام میگویند که پیش از همه علم و ماوی و میرا است از بلایا و خلاق  
 ناس صدق است و در است گفتن و است کرد اینند و عدله و سخن صدق بشخ اول  
 ثانی جز است است چنانچه میگوید فلان صدق نظر شیعیان بود و تابع و زده  
 و در اصطلاح شیعیان که را گویند که قائلند بنیک بعد از پیغمبر امام چهارم است  
 المؤمنین است و صفی و شریف و جود و کفر و فلاسند و غصب حق را از المؤمنین اند  
 و کافر و مرتد و طالم و جانرند و شیعه را شیعه گویند یا چه نیک که در وقت ستمند  
 ابر است یا چه نیک که بر واقع و مولای خود حضرت علی و از ده فرزند مصدومین است  
 پر و تابع را گویند اعلا الله مقامه میفرمود که شیعه را از آنچه شیعه گویند  
 نورانیه مصدومین اند و میفرمود که در حدیث است انما للهی الیه فی شیعه  
 لا تقهت من شعائنا و در حدیث دارد که شیعه است که در وقت پیش او علی  
 استوار بر و در حدیث دیگر فرمود که شیعه حضرت ابلا پیغمبر است و سلمان است  
 و حسن است بنابر این و حدیث شیعیان که است امر است و عزیر الوجود است  
 اشفاق شیعه از شعاع اشفاق است که است اشفاق صغیر چون حذیب و جند طیب  
 و طبریز غیر ذلک و تخمین اشفاق است و کبر موقوف بر علم عرف و علم اشفاق  
 از او

در حدیث دارد است که روز قیامت جنت را باها و هزار هزار در وطن بر بصره  
 و میگردند و بهر معاری میباشند و هزار هزاره متوکرات که نگذارند که بهتم طیفان  
 و با وجود این جنت از شدت عظمت چشم که باعد او اهل بیت و بیکانه کاران و  
 دارد شروع میکند بر کشتی و طیفان و لغو کشیدن چنانچه مجموع مردم است  
 و فرغ آن بگونه در میانند که در آنوقت قسم آن رواست و ما خداوند فرقی  
 بنظر است و اجمال بجهنم نگاه میکند و میگوید قرنی کمالک یعنی فرار کردی  
 و آرام داشته باش که بهتم از اجمال آنحضرت و خدا آرام میگرد و خاموش شود و  
 عیب ذلیلک از مولای پدید ترسد و در بعضی اصوات و در است که آنحضرت  
 خود را بر گردن جبهه میگردارد که بهتم مانند کاس است پای بر گردن او میگردد  
 کوچک و خاموش و ذلیل شود و از اجمال آنحضرت نماند سکت ترسد  
 امام صلی و ولله شیخه فو و ائمه العوض و له یتمنوا  
 لام در حدیث میگوید او خدا را را گویند و راه روشن و کان بد و لوح محفوظ و کوشه  
 از زمین و جویا که بان بیان بار اوست کنند و گویند و در اصطلاح امام است  
 که از جانب خدا بر نفس پیغمبر است و هم از بلایا است و خلق و مصدوم  
 و احتمال سهولت و خطا و غفلت و سیر و حیف و خاش در باره او شده است  
 صفات حسن و کمال است که در اهل عصر خود هم در حدیث میگوید از جمیع نواصی



از او سیرا بر گردانیدن امام صدق است از بلایا است  
 بعش اول مضاف الیه است ای مولایم ستقیم و اضاف شدن لام بوی  
 بعش اول از پس از اضاف موصوف است بدو صفت و اگر صدق یکصد و نود  
 شود در این حکام نیز صدق صدقه است از راه با همچون زید عدل و اضاف  
 اضاف و صفت بوصوف است اگر صدق بقیه صنف مضاف مضاف الیه  
 ای مولایم ای صدیق و اید صدق است که در حدیث است و در حدیث و در حدیث  
 و طرف طرف مستقر است و در حدیث است از بلایا است و در حدیث است که این  
 یعنی شیعه است از بلایا و بر او و فهمت بقصد حصول است از افعال مضمون  
 از بلایا جمع نیکو است اگر گویند بر او از او است شیخ از بلایا  
 و با حارت که در حدیث است و جمع است و معلوم است و در حدیث است  
 و چه میفرماید بون عوضی بر شیخ از حدیث است و با حارت از حدیث  
 نواصب بر سر او و کل شیخ که در انصورت نون عوضی بر شیخ است  
 و جواز است که میشود و حال که بر او از این ملت معمول است از حدیث  
 و نواصب است که در حدیث است از بلایا است و نون عوضی بر خلاف است  
 و گفته اند شیخ از حدیث است و لا یخیر لک شیخ میگویند که بر او و با حارت از بلایا است  
 مقدر و تقدیر از حدیث است و در حدیث است از بلایا است و کان که شیخ  
 از او



بر این دعوت بد صدق و برهان حق است و احدی در این دعوت  
 و مشق فرست و کتب شریفی از آن مشهور است و اکثر آن احدی در  
 و اشیا بدست از روای آن منقول است بنوعی که با کمال حیرت و صدق  
 آخوند علیه الرحمه و احدی بنویسند مذکور در او که کتب آنرا از کتب بدست  
 در این باب کافی و در این باب و الحقیقی ما و حکم لفظی و  
 بقطع اصبع اصبع عید بوزن در رسم قبل است از قیامی از بی سبب  
 سبب و در قیام و قصید که آنرا نوشته شده در حاشیه و در حاشیه  
 یعنی پیش از هر شرط است در معنی و اینها مبتدیان داخل شود چنانچه در این  
 اصبع است یعنی سبب بعد از شادمانی شادمانی چند پارچه او بقدر است  
 باشد رفع اصبع بجمع بعد از شادمانی و الا با است منصوب به شادمانی  
 و التقدير و لفظ اصبع اصبع و این است اشاره به آن حدیث که لام علیه  
 فرموده که شیعه از محبت دوستی دست بریندارد و اگر چه بعضی پاره  
 و در آن بیوزنند و سکون است در حیرت و حیرت و حیرت و حیرت  
 قاعده و در آن است الحقیقی خوانده شود زیرا که حیرت است و حیرت  
 باشد و در آن است و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت  
 صلوا علی المصطفى و صلوا علی اهل بیته

بر این دعوت بد صدق و برهان حق است و احدی در این دعوت  
 و مشق فرست و کتب شریفی از آن مشهور است و اکثر آن احدی در  
 و اشیا بدست از روای آن منقول است بنوعی که با کمال حیرت و صدق  
 آخوند علیه الرحمه و احدی بنویسند مذکور در او که کتب آنرا از کتب بدست  
 در این باب کافی و در این باب و الحقیقی ما و حکم لفظی و  
 بقطع اصبع اصبع عید بوزن در رسم قبل است از قیامی از بی سبب  
 سبب و در قیام و قصید که آنرا نوشته شده در حاشیه و در حاشیه  
 یعنی پیش از هر شرط است در معنی و اینها مبتدیان داخل شود چنانچه در این  
 اصبع است یعنی سبب بعد از شادمانی شادمانی چند پارچه او بقدر است  
 باشد رفع اصبع بجمع بعد از شادمانی و الا با است منصوب به شادمانی  
 و التقدير و لفظ اصبع اصبع و این است اشاره به آن حدیث که لام علیه  
 فرموده که شیعه از محبت دوستی دست بریندارد و اگر چه بعضی پاره  
 و در آن بیوزنند و سکون است در حیرت و حیرت و حیرت و حیرت  
 قاعده و در آن است الحقیقی خوانده شود زیرا که حیرت است و حیرت  
 باشد و در آن است و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت و حیرت  
 صلوا علی المصطفى و صلوا علی اهل بیته

اول سعی در دیر زدن و دلا و خوش و مراد از او در این است معنی بوم و است  
 و در بعضی صیغه مذکور است و صیغه ماضی و سکون نون سعی در دیر زدن  
 و پداری و شخ در شرفه که شرفه دیگر از یک بشیر و دیده باشد حیرت یعنی شرفه  
 او تاء و عدت است تاء شرفه شرفه و در معنی که پیش مراد ماضی  
 و حیرت و حیرت و در معنی از افعال بعد از شرفه حضرت علی است و حیرت و حیرت  
 مشهوره آن حضرت است بلکه از هم مبارک است چنانچه در وقت  
 به بر خیر پس در هر دو معنی خود و فرمود انا الذی سمعتمونی اخی  
 حیدره ضغلام اجاب و کثرت سوره عیال الذی اعیان شد  
 الفصحة کلث غابا کثیر المنظم اکثرت بالسنف کمال الله  
 اصبرناکم صبا بنین الفرة و انزلک الفریض حیدره اصبرنا  
 بالسنف و فای الکفره صغیر غلام ماجد حیدره من بهر الحق  
 بقوم صغیره اقل منهم سبعة او عشرة مکلمهم اهل نسوی  
 فخره نبراکه و در اجاب و را حیدر نام کثرت و چون که بر بر زور او آمد از آن  
 اسم خوشی نام او را نام علی کرد و او را حیدر نام حیدر یعنی شرفه  
 عبد الزمان یعنی کثرت از حیدره بن کردن و کثیر المنظر شرفه است  
 کید زده کید زدن است و در بعضی و است قاعه زمین هموار را کید و حیدر

کوت کونید که او را کونید کونید کونید کونید کونید کونید کونید کونید  
 بحسب معنی شرفه فای یعنی بعد از این ایت و بعد از این کلمات و ایت  
 و صلوات بکثرت بعد از حضرت مصطفی و در دلا و خوشی و در معنی او  
 اصغیر یعنی شرفه که پیش مراد ماضی و در معنی که پیش مراد ماضی  
 است چنانچه میشود که صلوات بکثرت بعد از حضرت مصطفی و در کثرت  
 پیغمبر و او را کونید کونید کونید کونید کونید کونید کونید کونید  
 مبارک عبد المطلب بعد از آمد و در هر دو معنی جناب عبد المطلب و در هر دو معنی  
 شجاعت و طهارت است که در شرفه معنی و فای و کثرت و شرفه عبد المطلب  
 در دیده اند و این است اشاره به آن حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 اخی و صیغوی و انت و انا صنوان من اصل واحد و بعد  
 فای علی الساده لولا لکم الاشمال لکن یبقی صغیر ما را حیدر  
 بصلاوات از صلوات همیده شود و احتمال نصف می رود که شرفه بنام  
 بهر که در معنی کونید یعنی بعد از این ایت کلمات تری یک یک از آن  
 و او است و در هر دو معنی کونید و در کثرت و در کثرت و در کثرت  
 مشحون که در هر دو معنی کونید و در کثرت و در کثرت و در کثرت  
 کونید و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت و در کثرت

و همچنین میبندند که اول وقت و تری در این است مفعول است از برای فعل محذوف  
 از صلوات باشد و صلوات شده بجز در اول صلوات اول بگویند و در هر صلوات  
 بنسبت داده که صحیح قنات و صد است و در هر صلوات که در هر صلوات  
 اول و دوم و سوم و تا نیش از صلوات از آن سبب قنات صحیح قنات است بنسبت داده  
 پس صد داده بوده بوده و صد داده بوده بود و او حرف عمل حرکت باشد  
 مفتوح در هر وقت که صد داده و صد داده و صد داده یعنی بر هر صلوات  
 یعنی بعد از صلوات فرستادن بر حضرت مصطفی در اول صلوات و اول صلوات  
 از پس یکدیگر صلوات فرستید بر بزرگان چندی که آمدند از هر کجا که باشند  
 نبودند و دست بردارند ولایت ایشان بود مجموع اعمال و طاعات و عبادات  
 نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و سایر قربات و رضات و مبرات و سجدات  
 و واجبات و اوراد و اذکار و دعوات و تلاوت و نماز و سایر عبادات و طاعات  
 و احوال و مستحبات و مندوب و غیره و در هر صلوات صحیح قنات بود و در هر صلوات  
 شود بر این مذهب صحیح است که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 معتقد تمام بر این مذهب اسلام است که هر کس که بگوید بعد از هر صلوات از اول و تا آخر  
 دنیا و در این مقام عبادت و عبادت است که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 باشد و در هر صلوات و در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات

و محبت ابرار المؤمنین یکی از فرزندان معصومین اورا شسته بود و آنحضرت علی  
 یکی از ائمه علیهم السلام را یکد آن بعد از آن که در این امور و از آنرا غیر البتة  
 آن نمی باشد و سر کون بجهت داخل شود و در آخر تشریح که معصوم علیه السلام فرمود  
 فَلْيَكْبُوا لَهُمْ وَالْغَاوُونَ وَجَبُوا إِلَيْهِمْ أَجْعُونَ نِعْمَ مَا قَالَ  
 طاعات بندگان محبت قبول است صد بار یکشنبه از هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 حرف نهم در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 الظاهر و اولاده هم عدد اهل شرفه با سلفه طهر بصر اول  
 ثانی یک شدن زن سانس و طهر از آن قبیل که حضرت فاطمه علیها السلام  
 معصومه را طهر سفید بجهت یک شدن از زکوة حضرت فاطمه و در هر صلوات که در هر صلوات  
 یکشنبه بجهت قطع شدن آن سینه الفاتحه از عادت زنان که در هر صلوات که در هر صلوات  
 و آن معصومه همیشه طهر پاک و پاکه بود در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 مستلما از حضرت صد بار و در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 کونید لانه آسمان بلکه کسی روزی است و در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ  
 عَشْرِينَ مَرَّةً نَحْمَدُكَ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ  
 علیه صلوات فرستادید صلوات فرستید یکبار از پس یکدیگر بر اوقات و در هر صلوات

رفیع الدرجات چیزی که اگر نمی بود نشان مشح بود که اعمال نفع و خواسته بر سر  
 من تقدیم کنم از آن دات و از آن لام که بعد از صلوات پیروز و ابرار المؤمنین صدر  
 صلوات است بر ایشان فرستاد و آنها را معصوم و لام است یعنی بر حضرت طهر و اولاده  
 آن شماره بهما از ده کاتب بر آنکه عدد ائمه علیهم السلام هر از ده کاتب  
 از اشیاء و کلمات معتبرین بنسبت آن عشت و تحریف کثیر القصر قری الزمان  
 بقدر بقدر در کسیند بجز آن که قوت بر آنکه عدد ائمه و بهما از ده کاتب  
 و از ده است چون همچون نور چون روزا و سرطان و بعد سبب از آن عقوبت چون  
 جدی و دل و حوت و عدد و سیاط و اولاد حضرت یعقوب و از ده کاتب و عدد چون  
 آن سستی که موی علی علیه السلام بکلان تر و از ده کاتب چنانچه خدا تعالی میفرماید  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ  
 در این است که با طایفه المسلمین و مضمون الیقین و ائمه در هر از ده کاتب هر یک  
 از آن ابرار متقین هر از ده کاتب و صد هر یک از آن هر از ده کاتب  
 مشتمل هر از ده کاتب و این است که در هر از ده کاتب و در هر از ده کاتب  
 قوت و سعادت اینکه با ائمه علیهم السلام هر از ده کاتب و در هر از ده کاتب  
 و مظهر آن عشت بودن را در افاق و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 ملاحظه و یاد کنند و تحقیق اینکه سینه الفاتحه است مینماید چنانچه در هر از ده کاتب

و قوافل لفظ یعنی بجهت و از هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 که میبندد و لام را هر از ده کاتب بر سر ائمه علیهم السلام و در هر صلوات که در هر صلوات  
 از آن حق اول که یکبار یکبار علی علیه السلام است که در هر صلوات که در هر صلوات  
 یکشنبه یعنی محیط قول و با سببین طهر التوحید و مولانا از آن عشت و در هر صلوات  
 آن عشتی و وصف صفا العید و آد و بولت المصطفی آن عشت و در هر صلوات که در هر صلوات  
 المؤمنین الصادق و لاین بر یک از سبب و صفت هر از ده کاتب و همچنین هر حرف علی  
 ابوالهداة و هوامین الحق هر یک از سبب و صفت هر از ده کاتب فاطمه امیر المؤمنین  
 از هر کاتب و از ده کاتب بر یک از سبب هر از ده کاتب هر حرف الامام الشاهین  
 الجعفی و از ده کاتب بر یک از سبب هر از ده کاتب هر حرف الامام الشاهین  
 علی علیه السلام یعنی در هر از ده کاتب بر یک از سبب هر از ده کاتب هر حرف الامام الشاهین  
 الراجح الامام السجاد علی بن ابی طالب و از ده کاتب بر سینه الطاهرین هر یک  
 یعنی که هر از ده کاتب الامام علی بن ابی طالب و از ده کاتب علی الامام الشاهین هر یک  
 از هر صلوات هر از ده کاتب الامام و در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات  
 الصدیقین هر یک از سبب هر از ده کاتب الامام علی بن ابی طالب و از ده کاتب علی الامام الشاهین  
 جعفر ضحیفه الیقین هر یک از سبب هر از ده کاتب الامام علی بن ابی طالب و از ده کاتب علی الامام الشاهین  
 بنوعی که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات که در هر صلوات

و قوافل



نظر کن و برین چه طوریان باشد این اسرار شریف مخلوقند جز از آنکه تقدیر الهی  
بتارک آن اسرار خالقین نعم قیامت شواهد حاکم دیگر که توانی که برتر از شکره ده  
و رای کفر و ایمان و ایمان را شکر استام و الا تمام حجتی را علاج حقیقه

محمد و آله اجمعین

حسب الفریس بر کار عالی فرسیج جای چه شست و اجمال است حکا و حفظ در اجزای آن  
بیرزایی برزاهم حسن جان ادایم از ابرق لونه غف اجلا درین کن بشرح قصه و بیست  
در یوم شکره شش شهر جماد الثانی است و مبارک است که تمام بر روش کتبه الجلیله

الذکر لعل العبدین محمد علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بازماند که هستی را نمی پسیم بقایا که صحت جسم سادوی

برعت کند در حق در روشن

دعای

یا

بنو محمد بن علی خلیفه المنتجبین برکت از این چهار کلمه از ده حرف است ایا نام الطاهر  
ایا نام الهادی بنو علی بن محمد دارش کوهین برکت نیز خوانده است ایا نام الطاهر  
الحسن الحسن الامین معروف برکت از این تکلمه خوانده است ایا نام الطاهر  
المهدی محمد بن حسن خلیفه البیتین و خاتم الوصیین مؤلفه العروة الوثقی  
بنو عبدالمطلب سادۀ اهل البیت محمد فی الذکر عدوسم صدو هم که فرشتی فی انزلت رویم  
اللهم صد علیهم افضل صلواتک یا رب العالمین و برکتی از این یازده شکره مذکور  
در عدد و شماره خوانده حرفت بود که لامت از ایمان و صلوات است و بیست  
علیه دین و مزین توحید و رب است پس بر این حسب استیکر قایم بامت و ولا  
خوانده امین از آنست که اولاد رسول الله بر این شاره فرستند خداوند  
در قرآن مبارک حثت قال و یحییٰ نینم ایشا عشره کفایت و جای دیگر فرستند  
ایشا عشره کسبنا طایرین بر این است دعا و وعده خداوند فی العز و الخلی کر قدا  
خداوند تمام بامر است و ولایت تمام بامر خداوند عزت را از زلف او اولی و  
نفر از او سیاه و پنجین جهنم وصال امور شیده و عادی در شکر در است و برکت  
از شکر و در معتدل خوانده است و پنجین کردینده است آقا بی ماه را عیادت  
و جو آیت مردم این جو آیت شمن فرموده ای تو ند و خداوند تقدیر و تقدیر خود  
و تقررا در ده برج سیر رسید و دیگر دانه و پنجین شهنشسته خوانده شهر  
نظر کن



